

الله یارخان چون راه چاره را بسته دید، از روی خواری از نادر پناه خواست و او بوی اجازه رفتن به موئنان را داد.

توجه شاه طهماسب بایروان و شکست او

بعد از آنکه نادر عراق و آذربایجان را فتح کرد بقصد سرکوب ساختن افغانان عازم خراسان شد، اعیان دولت شاه طهماسب نیز بفرار گرفتن قلعه ابروان افتادند و بتقلید نادر بکوشش برخاستند و سپاه عراق و آذربایجان را فراهم آوردند و در ماه جمادی الآخر سال هزار و صد و چهل و سه از اصفهان حرکت کردند. علی پاشا سر عسکر عثمانی که از طرف دولت عثمانی مأمور حفاظت ابروان بود از قلعه بیرون آمد و کنار رودخانه کرنی موضع گرفت و منتظر رسیدن شاه طهماسب شد. سر بازان شاه از رودخانه گذشتند و بطرف سپاهیان عثمانی رفتند. بر اثر حمله سر بازان ایرانی، عثمانیان شکست خوردند و توپخانه و قورخانه و حیمه ها و اسبان ایشان بتصرف ایرانیان درآمد و سر بازان عثمانی بسمت قلعه رفتند. لشکریان شاه طهماسب در سه فرسخی سمت غربی قلعه ابروان موضع گرفتند. چون لشکریان بخيال قلعه گیری بودند، بعد از چند روز بدون ملاحظه و دوراندیشی تا پای قلعه پیش راندند. عثمانیان از بالا و بیرون قلعه با توپ و تفنگ بمقابله برخاستند قزلباش ها تاب مقاومت نیاوردند و عقب نشینی کردند. و چون مدت توقف آنان در آن محدود طولانی شد آذوقه ایشان هم پایان یافت و ناچار از راه دو قوزیو نوم عازم تبریز گشتند. احمد پاشا والی بغداد که از کار شاه طهماسب مطلع شده بود با سربازان فراوان رو بایران نهاد. شاه طهماسب بر اثر پراکنده شدن سپاهیان خود به زنجان و سلطانیه رفت و چون به ابهر رسید محمد علیخان بیگلربیگی فارس با سواران خود بر کاب او پیوست. شاه و سپاهیان اندکی آسوده خاطر شدند و جمعی دیگر از سپاهیان را فراهم آورده به همدان رفتند و در منزل کردجان همدان آماده نبرد

با دشمن شدند . نخست محمدخان بلوچ با فوج خود آغاز تبرد کرد و بعضی نصادف با دشمن شکست خورد . شاه طهماسب چون شکست لشکرمان خود را مشاهده کرد به اصفهان بازگشت و این شکست نیز خاطر ایرانیان را بیش از پیش آزرده ساخت . سران دولت عثمانی چون از جناب نادر اندیشناک بودند درصدد مصالحه با شاه برآمدند ، و پس از آمدن و رفت بسیار ولایاتی که نادر تصرف کرده بود بدولت صفویه تعلق گرفت و قلمه‌های سمت عربی رود آرس بدولت عثمانی داده شد و دو دولت با یکدیگر صلح کردند و شاه طهماسب صورت صلح‌نامه را همراه چندتن از اعیان نزد نادر فرستاد . هنگامی که کار هرات نزدیک باتمام بود فرستادگان شاهی نزد نادر رسیدند . نادر این مصالحه را نپذیرفت و فرستادگان پادشاه را از قبول آن بر حذر داشت . سفیری را هم که از جانب وزیر اعظم عثمانی و والی بغداد آمده بود و در مشهد تسوقف داشت ، مأیوس بازگرداند . سفیر عثمانی بجانب بغداد رفت و فرستادگان شاه طهماسب بدربارشاه بازگشتند . نادر اگرچه عزیمت تسخیر قندهار را داشت موقتاً از این تصمیم منصرف شد و به حسین خان غلیچه نیز اعلام داشت که بموقع سر وقت او خواهد آمد و در روز عید فطر بخراسان بازگشت و در نیمه ماه وارد مشهد شد . چون نادر مصمم بود همه ولایات ایران را که عثمانیان و روسیه ضبط کرده بودند باز ستاند ایلچی بولایت روس که در آن ایام زنی (کازرین) بر آنان سلطنت میکرد فرستاد . مقارن ورود نادر بمشهد نامه فرستادگان رسید که دولت روسیه ولایت آستارا و گیلان را تخلیه کرده است ولی تخلیه دربند و باقی شهرهای سمت شمالی رود گر را موکول بتصرف ابروان داشته‌اند .

حرکت نادر به بغداد

نادر در هفتم محرم سال یکهزار و صد و چهل و پنج از مشهد حرکت کرد و از راه نیشابور رو به عراق نهاد . شاه طهماسب پس از شکستی که از عثمانیان دیده

بود در تهران و آشکارا با کوچک و بزرگ و بخصوص با نادر برآه مخالفت می‌رفت . نادر در اصفهان او را گوشه نشین ساخت و شاهزاده عباس میرزا فرزند او را پشاهی برگزید و در نیمهٔ ماه اول زمستان عازم بغداد شد . پس محمولات گرابار را در کرمانشاه گذاشت و از آنجا حرکت کرد و در صحرای ماهیدشت توقف نمود . جاسوسان خبر آوردند که جمعی از سپاهیان عثمانی در راه طاق هرا پنجاهانی گمارده شده‌اند . نادر شبانه از بیراهه عازم ذهاب شد . چون بر اثر راه پیمایی اسبان مانده و سربازان خسته بودند بسیاری از ایشان در راه ماندند و بقیه پس از پیمودن کوه‌ها و پشته‌ها در تمام طلوع فجر به ذهاب رسیدند . هنگامیکه آفتاب بر آمد به سپاهیان عثمانی حمله آوردند . در این نبرد احمد بیگ باجلان حاکم ذهاب و اطرافیان او اسیر شدند . پس نادر وارد نواحی بغداد شد و سیران تپه را برای قرارگاه اردو اختیار کرد . سپس دستور داد تخی را قطعه قطعه کردند و شبانه قطعات آنرا بر شتران بهادند و بناحیهٔ نهر روان رسانیدند و باشارت ایلچی فرنگ که در آن اوان وارد شده بود در عرض یکروز بهم پیوستند و خیک بسیاری بر آنها بستند و پلی تریب دادند . نادر با چهار هزار تن از سربازان سوار و پیاده از آن گذشتند . پس از گذشتن آنان ، پل از هم گسیخت . مقارن این حال شب در رسید . نادر از کمی سپاه اندیشمند نشد و بسمت بغداد کهنه رفت و پاسی از شب گذشته بر سربازان عثمانی که بعضی در محوطهٔ کاظمین علیهما السلام و بعضی مقابل اردو مقام داشتند ، ناخت و از دو جانب در آن شب تار جنگ آغاز شد . با اینکه سپاهیان بغداد بسیار بودند ایرانیان دشمن را شکستی سخت دادند . احمد پاشا والی بغداد بعد از جنگ در شهر متحصن شد و لشکریان نادر اطراف بغداد و کاظمین و سامرا را تصرف کردند و شتران و کشتی‌های پر از خرما بچنگ ایرانیان افتاد . ناصر نادر در اندک روزی جبری بر دجله بسته شد و لشکریان در کاظمین اردو زدند . چون مدت محاصره دراز گشت و قحطی شدید در بغداد پدید آمد ، لشکریان بغداد از گرسنگی تاب نیاوردند

و به احمد پاشا عاصی شدند و هر روز جمعی از شدت گرسنگی خود را از حصار بیرون می‌افکندند و باردوی نادری می‌آمدند و بدانها آذوقه داده میشد و هر کدام فرار میکردند بضر بگلوله از پا در می‌آمدند . مردم بغداد از بی‌قوتی سخت درماندند و بعضی از گرسنگی مردند . احمد پاشا وعده داد تا آخر ماه صفر بغداد را تخلیه کند ،

جنگ توپال عثمان سرعسر و شکست لشکر بعد از فتح

عثمان پاشا صدراعظم سابق که در جنگ فرنگ بسبب پایداری گلوله بیای او خورده بود و بتوپال یعنی لنگک اشتهار داشت سرداری سمت بغداد مأمور شد . در این اوقات خبر رسیدن وی از جانب موصل رسید و قلعگیان از این توپد شاد شدند و در موعد معین شهر را تسلیم نکردند . عثمان پاشا که در طول شط آهسته پیش می‌آمد با لشکر ایران روبرو شد و در آنروز که ششم صفر بود جنگ در پیوست و سپاه عثمانی شکست خوردند و بسیاری از آنان گریختند ، سرعسر و بازماندگان در همان مکان که بشط اتصال داشت خیمه زدند و اطراف اردوی خود را با ینکچری و تفنگچیان محفوظ داشتند . نادر با فوجی از پیادگان بچنگک پرداخت و از چاشتگاه تا پهن جنگ کرد . شدت گرما و بی‌آبی کار را بر ایرانیان دشوار ساخت . در اثنای برد اسب نادر یکی از پیادگان عثمانی بر خورد و اسب سکنندری خورد و نادر بزمین افتاد . غلامان کلاه و افسر بر سر او گذاشتند و اسب دیگر پیش آوردند و نادر سوار شد و حمله کرد و چندتن از سربازان عثمانی را از پا در آورد . چون آفتاب نزدیک غروب رسید بسیاری از دلاوران بقتل رسیده بودند ، نادر قرمان داد تا اردو به بهرین عقب نشینی کند . سحر گاه عثمانیان که از عقب نشینی سربازان ایرانی آگاه شده بودند بار دو گاه نادر ناختمند و آنچه را بجا مانده بود بغنیمت بردند

توجه نادر باریگر بممالک عثمانی و قتل عثمان پاشا

پس از این شکست سربازانی که گریخته بودند باز از هر سو بر کاب نادر ملحق

شدند . نادر در هندلیج مجلس مشورتی تشکیل داد و بجای آنکه سربازان و فرماندهان گریخته را سرزنش کند آنان را دلگرم ساخت و گفت هر چند این بار ما شکست خوردیم اما بظرف خدا پیروز خواهیم شد . فرماندهان فرمانبرداری خود را نسبت بند و ابراز داشتند و نادر در بیست و دوم ماه صفر به همدان بازگشت و دستور داد ، در تهیه سربازان و سازوبرگ بکوشند و آنچه از توپ و باروت فراهم شود به همدان برسانند . پس از آنکه لشکر و ساز جنگ فراهم شد روز شنبه بیست و دوم ربیع الثانی بجانب کرکوک حرکت کرد . سرعسكر عثمانی پشت دیوار کرکوک آماده کارزار شد تا از جانب پشت سر از حمله مصون بماند و افراد خود را بمیدان فرستاد ، در این جنگ بسیاری از سربازان عثمانی قتل رسیدند و سرعسكر تاب مقاومت نیاورد و بقلعه رفت . نادر نامه ای بوسیله یکتن از گرفتاران بدون نوشت و او را بمیدان خواند . سپس شب را بیرون قلعه کرکوک با لشکریان بربرد ، روز دیگر چون پاسخی از سرعسكر رسید سربازان فرمان داد تا هر چند هزار خانوار بیات که در آن نواحی سکونت داشتند تاختند . سپس بسوی سورداش که بقراوانی غله و بسیاری حشم مخصوص بود رفت و سورداش و قلعه جوانان را تصرف کرد و غلات آن نواحی را بدست آورد ، در اینوقت کردان بلباس باطاعت وی درآمدند . همین ایام خبر رسید که عقب نشینی وی از کرکوک موجب گستاخی سرعسكر شده است و بیست هزار سرباز سرداری ممش پاشا روانه کرده است ، و این لشکر در آق در بند که مابین دو کوه باند واقع است موضع گرفته اند . نادر نیمه شب با فوج گران متوجه آنان شد ، و در سپیده صبح به آق در بند رسید . جزایر چیان و سربازان اطراف در بند را محاصره کردند . باعدادان عثمانیان سرعت آماده تبرد شدند . سرعسكر پس از فرستادن آن گروه تصور آنکه مبادا نادر فرار کند و فتح بنام ممش پاشا تمام شود با فوجی مجهز به شتاب بدنبال ممش پاشا روانه آق در بند شد در انشای گیرودار طبیعه سرعسكر از جانب کرکوک آشکار گردید . سپاهیان ایران قرار را از دست ندادند

و بر جنگ پاینداری کردند . سرانجام سربازان همش پاشا تاب نیاوردند و گریختند . سرعسکر که از فرار سپاهیان آگاه نبود و با اطمینان در تخت روان پیش می‌آمد چون از فرار سربازان همش پاشا آگاه شد از تخت روان بزم آمد و با سپاهیان خود بگریخت . لیکن **الله یار** نام از ایل **مگرایلی** باو رسید و او را از اسب بزیر آورد و سرش را برید و بر نیزه کرد . پس از کشته شدن سرعسکر بیست هزار تن از سپاهیان عثمانی کشته شدند . نادر پس از سه روز از آنجا به **کرکوک** رفت و فوجی را بتأدیب سرکشان که در پناهگاهها بودند روان ساخت و تمامی قلعه‌های آنست را ویران کرد . پس از غارت **کرکوک** بار دیگر عازم بغداد شد و شهر را بمحاصره گرفت . **احمد پاشا** از در معذرت در آمد و بعهده گرفت که ولایات مورد نزاع را تسلیم کند . در این میان واقعه **محمدخان بلوچ** رخ داد و مانع حصول مطلب گردید .

ظغیان محمدخان بلوچ و خاتمه کار او

محمدخان بلوچ در حین استیلائی اشرف بهایمردی اوبدولت رسید و از جانب وی بسفارت بندر بار عثمانی رفت ، پس از ترقی کار نادر و تسخیر اصفهان چون راهی نیافت روی بدو آورد و امان یافت ، و هر چند در ظاهر اظهار بکرنگی میکرد در باطن راه مخالفت میپوید . هنگام توجه نادر به بغداد حاکم **کوهکیلو** به بود . پس آنگه خبر فراهم شدن سربازان عثمانی به نادر رسید **محمدخان** مأمور شد با سپاهیان بار دو به پیوندد . هنگامیکه عازم اردو بود در **جایدر فیللی** از شکست سربازان نادر مطلع گشت و راه نافرمانی را پیش گرفت . و در سمت **بهبهان** و بنادر آغاز مخالفت کرد . نادر برای سرکوبی وی عازم **شوشتر** شد ، چون مردم شوشتر بیادری **محمدخان** برخاسته بودند آن شهر را غارت کرد . سپس مردم **حویزه** را نیز سرکوب کرد و به **بهبهان** رفت . **محمدخان** در بند **سولستان** را فرو گرفت و پیادگان خود را در فراز **کوهها** نگاه داشت و عازم **ببرد** شد ، سربازان ایران بر آنان تاختند

و بسیاری از ایشان را کشتند و بعضی گریختند. محمدخان نیز به هرگز گریخت. نادر وارد شیراز شد و گروهی را سرداری **طهماسب خان** و کیل **جلایر** بدستال محمدخان فرستاد. سربازان **طهماسب خان** به ندر هرگز حمله بردند و اموال و اسیران فراوان بدست آوردند. محمدخان اعراب **هوله** را فریفت و با خود هماهنگ ساخت و بجزیره قیس درآمد. چون قبلا فرمان رفته بود که حکام بنادر هر جا محمدخان را میابند دستگیر کنند شیخ **علاق هوله** بمنظور بخشش خطاهای خود محمدخان را دستگیر کرد و نزد **طهماسب خان** و کیل فرستاد. و از مردم بنادر هر کس که با آنان کمک کرده بود سیاست شد. بامر نادر چشم محمدخان را درآوردند و او پس از چند روز در گذشت و شیخ **علاق** مورد لطف واقع شد.

حمله سوم نادر به عثمانیان

چون پاشایان عثمانی بر اثر شنیدن خبر طغیان محمدخان بلوچ تمهیدات خود را اجرا نکرده بودند. نادر پس از رفع فتنه محمدخان بقصد تسخیر شهرهایی که عثمانیان تصرف کرده بودند به اردبیل و مغانات (موغانات) آمد و چون روانه شیروان شد سرخای خان لکزی والی آنجا به غازی قموق که در منتهای داغستان است فرار کرد. قلعه **شماخی** بدون مقاومت بتصرف درآمد. نادر پس از چند روز به غازی قموق رفت بقصد آنکه اگر لکزه راه اطاعت را پیش گیرند و سرخای را تسلیم کنند از تشبیه آسان چشم پوشد. سرخای خان با لکزه بگریخت و لسی خزانه‌ای که در دل زمین داشت بدست آمد. نادر پس از غارت و سوزاندن قموق از راه البرز به قبله آمد و از آنجا عازم تسخیر گنجه شد و در کلیسا کندی چادر زد. سربازان از اطراف قلعه به بیرون سببه روی آوردند و از یکسو بیاداران و کلنگ داران بکندن پرداختند و از سوی دیگر حواله‌ها و منجنیق‌ها و توپها و تفنگ‌ها را بقلعه بستند. و با ضرب زن و بادایج کلر را بر آنان دشوار کردند. مقارن اینحال خبر

رسید که **عبدالله پاشا** کوپر یلی زاده با لشکری از روان حرکت کرده و **قارصی** را لشکر گاه ساخته است . نادر فوجی را مأمور گرفتن قلعه **کنجه** کرد و روز سیزدهم ذوالحجه سال هزار و صد و چهل و هفت به سوی **قارصی** رفت و برون قلعه را لشکر گاه ساخت و پیشتازان سپاه تا حدود **ارزن الروم** پیش رفتند . چون سرعسکر از قلعه **قارصی** بیرون نیامد ، نادر پس از چند روز بسمت **ایروان** رفت . سرعسکر سپاهیان خود را فراهم آورد و بدنمال نادر روان شد . هنگامیکه نادر در **اویچ کالیسا** چادرزده بود ، جاسوسان خبر آمدن سرعسکر را دادند . نادر از آنجا حرکت کرد و در **مران تپه** چهار فرسخی قلعه **ایروان** چادر زد . سحر گاهان سرعسکر آهنگ قلعه **ایروان** کرد که پشت بدیوار جنگ کند ولی نادر بدو فرصت نداد و بوی حمله برد . تا سه ساعت از دو طرف جنگ ادامه داشت . سرانجام قلب لشکر عثمانی از جای رانده شد و **عبدالله پاشا** با بسیاری از سپاهیان وی کشته شدند و بقیه گریختند . نادر جمعی از سپاهیان را بدنمال گریختگان فرستاد . پاشایان **کنجه** و **تفلیس** از در عذرخواهی درآمدند و درهای قلعه را گشودند . پاشای **ایروان** نیز که در قلعه داری پایداری کرده بود قلعه را تسلیم کرد . و تا حد **آریه چائی** بایران تعلق گرفت . چون این قلعه بتصرف دولت ایران درآمد رعیتها که از جور عثمانیان جایگاه خود را ترک گفته بودند بخانه های خود باز گشتند و با خیال آسوده بسکار کشاورزی پرداختند . و نادر در نهم ماه رمضان **سحرای مغان** را منزلگاه ساخت .

جلوس نادر

با اینکه دولت **دودمان صفوی** به ضعف گرایده بود و میبایست سلطنت از آن خاندان منتقل شود لیکن نادر از روی بینیازی سر به سلطنت فرود نمیآورد ، اما از راه مصلحت بینی بزرگان و فرماندهان سپاه و سران **ایمل** را احضار کرد و در باب سلطنت ایران محفل شورایی ترتیب داد ، همگی متفق القول بعرض رسانیدند که اطاعت بر همه فرض است :

تاز میخانه و می نام و نشان خواهد بود

سر ما خاک ره پیرمغان خواهد بود

مردم تاجند روز در انتظار بودند ، روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال سال هزار و صد و چهل هشت بعد از گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه ، بطالع اسد تاج مرسر گذاشت و میرزا قوام الدین محمد قزوینی در این باره چنین سروده است :

اسکندر شان بنصر و تأیید و طفر

سر هستند جم گشت عدالت گستر

تاریخ جلوس میمنت مانوسش

ذوالقرنین (۱) است تاج اقبال بسر

و « الْخَيْرُ فِيمَا وَقَعَ » نیز تاریخ این تاجگذاری است .

تسخیر قندهار و قلع افغانان

بعد از آنکه جشن نوروز با فیروزی پایان یافت ، نادر باندیشه تسخیر قندهار افتاد و بدان سو حرکت کرد ، در عرض راه خیر دادند که علی مراد در کوهستانهای بختیازی به سرکشی برخاسته است . نادر پس از ورود بحوالی برو رود بعزم تشبیه آنطایفه بجانب زرد کوه رفت . باغیان چون از رسیدن نادر آگاه شدند ، به قلعه کوهها پناه بردند . سربازان در پی آنها افتادند و آنها را فوج فوج بدست آوردند و از پا در افکندند . علی مراد زنده دستگیر شد ، و بامر نادر دستها و پاهای او را بریدند و بدانحال در گذشت . نادر از آنجا به اصفهان رفت و پس از چهل روز از راه کرمان و بیابان ، بسال هزار و صد و چهل و نه در سرخ شیر مشرق قندهار چادر زد . در مدت یکماه در آنجا شهری را که دارای کاروانسرا ، حمام و دکانهها بود بنا کردند در

۱ - ذوالقرنین بحساب ۱۱۴۷ است و چون جلوس نادر در هزار و صد و چهل

و هشت بوده است ، میبایست تاج اقبال (حرف اول آن) را هم که بحساب ابعاد يك است

بر آن بیفزاییم . ۲ = ۱۱۴۸ .

اطراف قلعه قندهار نیز همه جا بفاصله نیم فرسخ برجها ساخته شد و تفنگداران در آن برجها موضع گرفتند و قلعه را محاصره کردند. قلعه قندهار یکسال در محاصره بود. سرانجام نوبتهای قلعه کوب را بر فراز برج ۵۵۵۵ بردند و قلعه را گلوله باران کردند. نادر شب پنجشنبه بیست دوم ماه ذیقعده با فوجی از دلاوران در جانب کوه چهل زینه کمین کرد، و هنگام اذان صبح تکبیر گویان رو به برج ۵۵۵۵ آوردند. در آغاز این حمله جمعی از دلاوران به آسیب تیر جان دادند و از حمله نخستین مقصود حاصل نشد. بار دوم در شب دوم ذی حجه سال هزار و صد و پنجاه که سه روز از نوروز گذشته بود از هر فرقه فوجی نامزد یورش شدند و در اول ظهر حمله آغاز گردید. طایفه بختیاری سرعت از طرف برج ۵۵۵۵ قدم بر فراز قلعه گذاشتند، و جمعی نردبانهای بلند بر دیوار قلعه استوار کردند و دروازه و برجها را تصرف کردند. حسین خان از مشاهده این حال با زنان و فرزندان به ارك قیتول پنهان شد ولی چون بیشتر یاران او کشته شدند وی نیز تسلیم گشت و روز دیگر با باقی مانده لشکریان خود نزد نادر آمد و جمعی از غلجائیان در سلك ملتزمان رکاب درآمدند، و بقیه را یامر نادر کوچانیدند و در «نیشابور» سکنی دادند. حسین خان در مازندران متوطن شد شهری را که در آن حدود بنا شد «نادرآباد» نام کردند و قلعه قدیم «قندهار» ویران گردید و این فتح بر شهرت نادر بیش از پیش افزود.

فتح بلخ

هنگامیکه نادر بقصد سرکوبی افغانان به قندهار میرفت رضاقلی میرزا مأمور تسخیر بلخ شد و طهماسب خان و کیل جلالر سرداری و اعظم لشکر وی مأمور گردید. هر چند شاهزاده از طهماسب خان نفرت داشت لیکن مجبور بود فرمان پدر را اطاعت کند. رضاقلی میرزا به بلخ رفت، والی بلخ چون از رسیدن وی آگاه گردید آماده رزم شد، و در شش فرسخی شهر موضع گرفت. بمحض شروع جنگ والی شکست خورد و لشکریان وی گریختند. والی، بلخ را ترك گفت و از در

اطاعت در آمد و رضاقلی میرزا او را بخشید چون این مرده را به نادر دادند والی را احضار کرد و او با طبقات اشراف نزد نادر آمد و مورد لطف واقع شد ، پس از تسلیم بلخ جمیع ممالک آن حدود تا منتهای قندوز و بغلان و بدخشان مسخر گردید . چون کار بلخ پایان یافت رضاقلی میرزا عازم تسخیر بخارا گردید . ابوالفیض خان والی بخارا از ایلبارس خان والی خوارزم کمک خواست . ایلبارس خان فوجی عظیم از اوزبکان بیاری او فرستاد . رضاقلی میرزا چون از ماجرا آگاه شد بقصد جنگ آنان از آمویه گذشت ایلبارس خان بمحض شنیدن خبر حرکت شاهزاده فرار را مقرر ترجیح داد . ابوالفیض خان در قلمه قرشی متحصن شد رضاقلی میرزا قلمه شلوک را که در حوالی قرشی است تسخیر کرد و عازم قرشی بود که فرمان نادر رسید و او را از حرکت به ترکستان باز داشت .

تسخیر هندوستان

چون غزنین و کابل از دیر زمان جزء خراسان شمرده میشد ، نادر در اوایل ورود به قندهار نامه‌ای به محمدشاه پادشاه هندوستان نوشت و طی آن بکنایه و تصریح گوشزد کرد که سلاطین هندوستان از کهن دوستان ایران اند و محمدشاه نباید رفتاری را پیش گیرد که برخلاف اصول دوستی باشد . ولی محمدشاه سفیر نادر را یکسال معطل کرد و پاسخی به نامه نادر نداد . نادر چون محمدشاه را به پیامهای خود بی‌اعتنا دید ، به تهیه لشکر پرداخت و نامه‌ای به محمدشاه نوشت ، که چون از طریق مکاتبه نتیجه مطلوب بدست نیامد ناچار باید کار را با دم شمشیر پایان داد . پس در اول ماه صفر سال هزار و صد و پنجاه و یک عازم سفر هند شد و غزنین را تصرف در آورد مردم کابل شهر را تسلیم نکردند . نادر فوجی از خراسانیان را در کمپناکها گمارد و صبحگاهان جمعی از آنان بحوالی قلعه در آمدند و برای فریب مردم قلعه چنان نمودند که خیال جنگ دارند ، قلعه‌گیان نیز آماده رزم شدند .

در همانوقت کسانی که در کمینگاه بودند بیرون آمدند و بر آنان تاختند، و جمعی را کشتند و بقیه فرار کردند و به کابل باز گشتند، روز دیگر توپها را بر فراز کوه عقابین کشیدند و شهر را گلوله باران کردند، قلعه گمان چون خود را در چنان حال دیدند امان خواستند و شهر را تسلیم کردند، نادر پس از تسخیر کابل به بهار از توابع جلال آباد رفت، در آنجا رضاقلی میرزا نیز که از بلخ آمده بود بحضور رسید و در اول شعبان به نیابت ایران معین شد و با شاهزاده نصرالله میرزا بعلای جیقه کوه رنگار سفر از گردید سپس نادر رضاقلی میرزا را روانه ایران کرد و نصرالله میرزا را همراه خود برد و روانه پشاور شد، ناصر خان حاکم کابل در حدود پشاور (پشاور) عدای را فراهم آورد و در جمروند آماده دفاع شد، چون کوهستان خیبر مسکن افغانان بود، نادر از آن راه منحرف شد و بسوی کوه مشهور به سه چوبه رفت، مدت یکشبانه روز طول کشید تا بدان کوه بالا رفتند و جمروند را محاصره کردند، ناصر خان که خود را در محاصره دید آماده گریز شد ولی سربازان مجال ندادند، و ناصر خان را با چهل تن از رؤسا و فوجی از سباهیان پشاور گرفتار کردند، بقیه از نیم به کوهها گریختند و «پشاور» مقر نادر گردید، بعد از چند روز با گهان خیبر طغیان لکزیه داغستان و کشته شدن ابراهیم خان رسید، توضیح آنکه در آن ایام که ابراهیم خان در آذربایجان بود لکزیه چهار اشرا را داغستان را به عارتگری تحریک کردند، ابراهیم خان با لشکر بسیار عازم سرکومی آنان شد، لیکن بدست لکزیه از پا درآمد، نادر هر چند از شنیدن این واقعه متأثر گردید، از سفر هند منصرف نگشت و تأدیب داغستانیان را بوقت دیگر موکول ساخت و چندتن از سرداران سپاه را به سمت آذربایجان و گرجستان مأمور کرد تا خود از هندوستان باز گردد پس بالشکریان عازم لاهور شد و از رودخانه های پنجاب گذشت و بحدود لاهور رسید.

زکریا خان حاکم آن ملک مراسم اطاعت بجای آورد و ایالت لاهور بدو

محول شد و **فخرالدوله** خان ناظم سابق کشمیر نیز که در لاهور توقف داشت با فرمان حکومت بمحل خود رفت . بعد از ورود نادر به سرحد هنده جاسوسان خبر آوردند که **محمدشاه** به فرمانداران خود دستور فراهم کردن سپاه را داده و **نظام الملک** هم با سیصد هزار سپاه دکن در کرنال آمادهٔ نبرد شده است . نادر از شنیدن این خبر خشمگین شد ، دیگر بار جاسوسان خبر دادند که **برهان الملک** با سپاهیان فراروان به پانی پت سه فرسنگی کرنال آمده است . نادر جمعی از دلیران را مأمور پانی پت و جنگ با **برهان الملک** کرد . چون **برهان الملک** تاب مقاومت در خود نمیدید به کرنال متوجه شد . و جمعی از سربازان او گرفتار شدند . نادر روز چهاردهم ذیقعده از پل رودخانه فیض گذشت و از محاذات کرنال به پانی پت که مابین کرنال و شاه جهان آباد واقعست رفت . هر چند اسیر شدگان عندهٔ سپاهیان **محمدشاه** را گزارش داده بودند ، نادر بدان اخبار اعتنا نکرد و با چندتن از دلیران تا حوالی اردوی **محمدشاه** رفت و پس از ملاحظهٔ اردوی او و تعیین مواضع حمله به لشکر گاه باز گردید . روز دیگر نادر سوار شد . چون سپاهیان بین کرنال و پانی پت موضع گرفتند **برهان الملک** و **صمصام الدوله** آمادهٔ نبرد آنان شدند . **محمدشاه** نیز بیاری امیران هندوستان با لشکری بزرگ آمادهٔ کارزار گردید . از آن سو نادر نیز لشکر آراست جناح راست و چپ را به سرداران و قلم را به **نصر الله** میرزا سپرد . پس جنگی سخت در پیوست و سی هزار تن از لشکر هنده کشته شد . **صمصام الدوله** با پسر و برادر و کسان خود کشته شد . و **برهان الملک** و جمعی از سران اسیر گردیدند و بقیه سباه گریختند و هزار قیل و اموال و اسباب و فرش و چهارپای بسیار نصیب سربازان ایران شد و **محمدشاه** به کرنال فرار کرد . نادر چند هزار سوار را فرمان داد تا اردوی او را فرا گرفتند . **محمدشاه** چون پیروزی نادر را مسلم دید از در معذرت درآمد و **نظام الملک** را برد نادر فرستاد تا مراتب اطاعت او را بنماید . **نظام الملک** باز یافت و درخواست او پذیرفته شد و جنگ

پایان یافت. روز دیگر محمدشاه و بزرگان دولت گورکانی نزد نادر آمدند. نادر تا در بارگاه از او استقبال کرد و او را کنار خود بر تخت نشاند و از وی دلجویی کرد و باین ترتیب صلح و صفا و دوستی برقرار گردید. نادر روز اول ذوالحججه سال هزار و صد و پنجاه و یک عازم شاه جهان آباد شد و در نهم ماه بدانجا وارد گشت. روز ورود وی محمدشاه کلید خزانه‌ها را همگی بنادر داد و زر و گوهرها و پیلان و نفائس بسیار تقدیم کرد که از جمله تخت طاوسی معروفست *

قتل عام شاه جهان آباد

شب شنبه دهم ماه ذی الحججه سال هزار و صد و پنجاه و یک، آفتاب به برج حمل تحویل گردید و دو عید نوروز و قربان در يك روز اتفاق افتاد. شب یکشنبه یازدهم بین يك دو تن از مردم هند و سربازان ایران بر سر خوراک و منزل نزاع شد و کار بکار و دشمنه کشید، و رفته رفته فتنه بزرگ گشت و دامنه آشوب بالا گرفت. جمعی از مردم بی سروپا برجسارت افزودند و فوجی از سربازان هندی نیز بهمراهی ایشان از در دراز دستی درآمدند، و با سربازان ایرانی که در سراهای شهر و منازل بودند درآویختند. چون این دست اندازی از هندیان سرزد نادر فرمان تأدیب آنان و قتل عام شهر را صادر کرد. سربازان ایران بقتل و ویرانی دست بر آوردند و خشک و تر را با آتش فنا سوختند و بسا خانه‌ها که ویران شد و بسا زنان که پرده عصمتشان دریده گشت علاوه بر این قتل مفراط چهارصد و هفتاد تن هم که بر سر قیاضانه رفته بودند تمامی بقتل رسیدند. سرانجام بزرگان دولت محمدشاه از در عذرخواهی نزد نادر آمدند. نادر عذر آنانرا پذیرفت و فرمان عفو عمومی داد. برهان الملک که بیمار شده بود در همان اوقات در گذشت. سپس مأموری از بساولان دیوان بموجب حکم نادر به لکنهو و اود رفت و يك کرور نقد که از مال برهان الملک در آنجا بود با

جوهر بسیار نزد نادر آورد ، در همین ایام نادر دختر محمدشاه را برای نصرالله میرزا خواستگاری کرد و مجلس جشن کنار دریای جمون برقرار گردید . پس از پایان جشن نصرالله میرزا نزد محمدشاه رفت و او روبرا خلعت داد و سه زنجیرفیل باجل های زربافت و هودج گوه رنگار و پنج سراسب مرصع لگام بوی بخشید . در ایام توقف نادر در هندوستان از تمامی رایان و فرمانداران عریضه و پیشکش تقدیم نادر گردید .

تفویض سلطنت هندوستان به محمد شاه و بازگشت نادر بایران

مرائر کشته شدن ابراهیمخان بدست لکزیها ، نادر بیش از آن توقف در هند را مصلحت ندید و درصدد بازگشت بایران برآمد . پس بدست خود تاج شاهی بر سر محمدشاه گذاشت و شمیر بر کمر او بست و مقرر داشت که پادشاهی آنکشور بدستوری که به نیاکان او تعلق داشته است کماکان بوی تفویض شود و سنت غریبی و شمالی رود اتک از بندر سورت تا کشمیر و تبت بدو تعلق یابد پس بهریک از بزرگان و سران لشکر بقدر مرتبه خلعت داد ، و بخوابین ایران فیل و طوق و جوهر بخشیده شد . روز شنبه هفتم ماه صفر سال هزار و صد و پنجاه و دو با گنجینه ها و گوهرها و اموال بسیار عازم ایران شد و فتح نامهها به رسو فرستاده گردید . و آوازه این فتح در ممالک پراکنده گشت . هنگام بازگشت بعضی از رودخانههای پنجاب را که عبور از آن ممکن نبود پل بستند و از برخی دیگر یا کشتی گذشتند ، و در همان ایام باران موسمی نیز که آنرا بباره گویند آغاز شد و بمودن آن راهها مدت پنجماه طول کشید و سرانجام نادر به کنار رود اتک آمد و چند روز با انتظار بستن پل آنجا توقف کرد سپس راه افتاد . در این ایام بدو اطلاع دادند که در غارت شاهجهان آباد لشکریان گوههای بسیار بدست آورده اند نادر دستور تفیش داد

بزرگان لشکر بسیاری از آن گورها را باحسرت تمام بدریا ریختند . پس از چهل روز نادر افغانان یوسفزای را که در کوهستان آن قسمت میبودند قلع و قمع کرد . سپس چهل هزار سوار از آنطایفه و باقی طوایف افغان و « هزاره » بهلازمت نادر در آمدند .

تسخیر ممالک سند

در اینوقت خبر رسید که خدایارخان عباسی حاکم سند نافرمانی آغاز کرده است . چون پس از ورود به کابل درستی این خبر معلوم شد ، نادر به تعقیب او رفت و از دیوة غازیخان و اسماعیلخان به شکارپور در آمد . نخست از روی اندرز نامه‌ای به خدایارخان نوشته شد که نافرمانی را ترك گوید و راه اطاعت پیش گیرد و خود بدرگاه آید . خدایارخان فرزند خود را با چندتن از رؤسا با نامه‌ای مبنی بر اطاعت نزد نادر فرستاد . نادر پیام داد منظور این بود که اولاد تو بعنوان کروگان ملازم رکاب باشند و ایالت سند بتو داده شود . سپس فرمان حرکت داد . خدایارخان چون راه چاره را بسته دید عمارتها و خانه‌های الله آباد سند را ویران کرد و مردم را کوچ داد و از دریای سند گذشت و در قلعه عمر کوت متحصن شد . نادر درحوالی شکارپور در ساحل بکشتی نشست و از دریا گذشت و پس از بیمودن سی فرسنگ راه در یکشنبه روز ، هنگام صبح بحوالی قلعه رسید . خدایارخان چون چنان دید رو بگریز نهاد . جمعی از سواران بدنیال او رفتند و ویرا گرفتند و تمام خزانه او بدست آمد . نادر از تقصیر خدایارخان گذشت و او را آزاد کرد و مجدداً حکمرانی آن دیار را بدو داد . و فرزند او پس از سوگند خوردن ملازم رکاب شد . چون در آن ایام از جانب پادشاه هند تحفه‌ای رسیده بود نادر نیز دویمت بار شتر از خربزه‌های بلخ برای وی هدیه فرستاد . از وقایعی که در این روزها باطالع نادر رسید این بود که چون شاه طهماسب در غیبت وی نا شاهزاده رضاقلی میرزا به

خیانت رفتار میکرد کشته شد و عباس میرزا فرزند بیگناهی نیز بقتل رسید و دودمان صفویه برافتاد حسین خان غلجای هم که در مازندران بود در گذشت .

تسخیر بخارا

نادر از کارممالک سند و تأدیب اشرار آن حدود فراغت یافت و در سیزدهم محرم سال هزار و صد و پنجاه و سه از راه بلوچستان بایران بازگشت و در ششم ماه صفر به قندهار درآمد . چون در گذشته از بنگان بخارا و خوارزم بارها به خراسان دست اندازی کرده بودند ، نادر بعد از ورود به قندهار عزم تسخیر آن دو مملکت کرد . و چون بسبب کشته شدن ابراهیم خان میبایست سیاهی به شیراز آن فرستاده شود ، نادر فتحعلی خان کوسه احمدلوی افشار و غنی خان ابدالی حاکم قندهار را با قوچی گران مأمور سرکوبی لکنیه آن ناحیه کرد و دستور داد که آنان با سپاهیان خود جنگ را شروع کنند تا خود او برسد . سپس از راه هرات و بادغیس عازم ترکستان شد . چون قبلا بوالی بلخ دستور ساختن کشتی داده شده بود صنعتگران هزار و صد فردند کشتی برای حمل ذخائر راه خوارزم و چند کشتی مخصوص سواری خاص در ساحل آمویه ترتیب دادند و بسآب جیحون انداختند . نادر در بیست و هفتم جمادی الاولی بمنزل گرگی که معبر بخارا است رسید . ازنگان چون خود را برابر نادر ضعیف دیدند با حاکمان حصار و قرشی و کعبی و بیشتر زرنگان بخارا وارد خدمت او شدند ، و اردو در چارجو فرود آمد . سپس پل محکمی برآب آمویه بستند و لشکریان و نادر از آن عبور کردند . در آنجا حکیم بی اتالیق از جانب ابوالفیض خان والی بخارا برد نادر آمد . ابوالفیض خان نیز نا اشراف و رؤسای اویغوری بخارا در یکمنزلی شهر بحضور نادر رسیدند . نادر خلعت های طلا باف و خنجر مرصع و افر مگال بدو بخشید و اعیان مملکت بخارا نیز به تناسب خلعت گرفتند و ممالک غربی لباب (۵) از منصمات ولایات ایران شد . از توران جدا گردید .

نادر سلطنت هاراء النهر آمویہ را همچنان به ابوالفیض خان بخشید و او را پادشاه آنجا خواند . چون بعضی از اهالی توران برای اطاعت نسیزفتند نادر بدلاجویی آنان پرداخت و امیرانی به سمرقند و اقصی بلاد ترکستان روان کرد و کسانی که نسبت بدولت نافرمان بودند طریق اطاعت گرفتند و بیست هزارتن از جوانان بخارا و سمرقند جزء لشکریان درآمدند و به خراسان روان گشتند .

تسخیر خوارزم

ایلبارس خان والی خوارزم با اینکه سابقاً به نواحی خراسان آمده و پهرمای نیافته بود در ایامیکه نادر در هندوستان توقف داشت به باورد حمله آورد . مقارن ورود اورضاقلی میرزا نیز از هرات بازگشت و با فوجی بچنگ او رفت . ایلبارس خان چون از آمدن رضاقلی میرزا آگاه شد با ازبکان بگریخت و بسیاری از ازبکان در اطراف بقتل رسیدند . رفتار ایلبارس خان سبب شد که نادر بسر وقت او رود . قبل از حرکت نامه‌ای بدو نوشت که هر گاه او و خوارزمیان باطاعت درآیند امان خواهند یافت ، و گرنه همگی ازدم تبع خواهند گشت . ایلبارس خان و خوارزمیان بدین نامه توجهی نکردند و نادر از بخارا متوجه خوارزم شد چون نادر به نواحی چارچو رسید ، فوجی از ازبکان و ترکمانان که پیرو ایلبارس خان بودند بایشتازان لشکر نادر چنگ در پیوستند لیکن پس از اندک مقاومتی شکست خوردند و از کنار آمویہ روی برتافتند . ایلبارس خان از خوارزم آمادهٔ ببرد شد و پس از ورود نادر بخارج قلعهٔ هزاراسب وی با چند هزار سوار صف آرایی کرد و جنگ در پیوست . خوارزمیان و مردم یموت و تکه تاب مقاومت تیاوردند و راه گریز پیش گرفتند و از کرد ایلبارس خان براکنده شدند . ایلبارس خان با کمان خود در قلعهٔ خانقاه متحصن شد . سربازان نادر قلعه را محاصره کردند . طایفهٔ سارت و ازبک چون ایلبارس خان را در چنان حال دیدند بدرگاه نادر آمدند و

عذرخواهی کردند ، ولی ایلبارس خان همچنان مقاومت میکرد . روز دیگر اهل قلعه او را با پیروان وی به پیشگاه نادر آوردند و نادر فرمان قتل آنها را داد و همگی کشته شدند . در این ضمن ابوالخیر خان والی قزاق بامداد ایلبارس خان وارد خیوه شد و نادر متوجه خیوه گشت . چون ابوالخیر خان از توجه نادر بدان سو اطلاع یافت سراسیمه بگریخت . مردم خیوه اطراف قلعه را آب انداختند و در قلعه مستحصن شدند . لیکن لشکریان نادر نهرها در اطراف کشیدند و آب را از اطراف قلعه بدان نهرها سرازیر کردند و از چهار طرف قلعه را هدف توپهای قلعه کوب قرار دادند . سرانجام قلمگیان تسلیم شدند و نادر آنها را بخشید و ممالک خوارزم یکتلم بفرمان نادر درآمد و رؤسای پنج قلعه (هزاراسب - خانقاه - خیوه - کات - گرگانج) مراسم خدمتگزاری بجای آوردند . نادر ظاهر خان چنگیزی را بوالگیری خوارزم معین کرد و در هفدهم ماه رمضان از راه مرو به کلات متوجه شد .

توصیف قلعه کلات

کلات قلعه ایست بر فرار کوه بلند و فرود این سیاوخش در سمت غربی آن قلعه ای محکم بنا کرده است . در کوهستان آن انواع شکارها یافت میشود . چون موقعیت این کوه و قلعه بسیار مناسب بود نادر سابقاً برج و باروی قلعه را محکم ساخت . و در سه جا بنام خشت و گرد و قوشچی عمارتهای عالی و خانه های دلنشین بنا نهاد و چشمه ها و نهرها جاری کرد . سپس در اوایل شوال این سال وارد آنجا شد و به تماشای آن بناها رفت و در آنجا بشکار پرداخت ، و شکارهای فراوان بدست آمد . در آخر شوال از آنجا بمشهد رفت و ماه ذوالقعدة و ذوالحججه را که با بهمن واسفند منطبق بود در آنجا ماند و در بیست و هشتم ذوالحججه به داغستان عزیمت کرد .

تذهیب گنبد علی علیه السلام

چون هنگامیکه شهر مشهد به تصرف درآمد بامر نادر ایوان میرعلیشیر را

با دو هزاره آن زران بود کردند ، در این ایام در صدد برآمد که کنبد علی علیه السلام را نیز طلاکاری کند . پس از ورود به قزوین کسانی را بدین کار گماشت و نذیرانی برای مستمندان آن ناحیت فرستاد . همچنین بیست بار فرش بآن اماکن مقدس ارسال گردید .

توجه نادر بداغستان

هنگامیکه نادر از قزوین عازم شیروان شد لشکریان خود را در قلعه شماخی سکونت داد و از راه شاه داغی البرز متوجه مقصد گشت . چون بحدود غازی قهوق رسید شمشال و سرخاب و اوسمی بحضور وی آمدند و اطهار اطاعت کردند . نادر از آنجا بجناب آوار که در منتهای داغستان و بحدود چوکس متصل است عزیمت کرد . در آنجا دچار سرمای سخت و برف و باران شدند . هنگام توقف در آوار در روزی بارانی فوجی از لکزیه آوار آماده کارزار شدند و سه سربازان و جزایر چپان حمله کردند ، و جمعی از لشکریان نادر را از پا در آوردند . نادر بعلمت سرما و تلفات غیرمنتظر از آوار عقب نشینی کرد و در بین راه خبر حادثه قراقیطاق را شنید . توضیح آنکه در آنوقت که نادر در غازی قهوق بود فرمان داد تا سرخاب و اوسمی فوجی از لکزیه را جزء سربازان وی در آورند آنان از او خواستند که بجای این کار خراج کامل را بر عهده گیرند ولی نادر نپذیرفت و ایشان اگرچه بظاهر نظاهر بخلوص کردند ، اما در باطن مایل باجرای فرمان نبودند . اوسمی فوجی از سربازان رکابی را برای انجام مأموریت برگرفت و بجناب قراقیطاق رفت . لیکر در آنجا از اطاعت سر باز زد و با سربازان خود در بیشه های پردرخت سکونت گزید و بغارت اموال پرداخت . نادر میخواست از داغستان بسمت ممالک عثمانی رود ، ولی طغیان اوسمی سبب شد که از آن سفر چشم پوشد . پس لشکریان خود را در خارج در بند متوقف ساخت و فرمان داد که تا منتهای داغستان مخصوصاً مقر اوسمی پناهگاههای زمستانی آماده سازند و اسباب توقف درستان را در آنجا آماده کردند

اوسمی که گمان چنین مقاومتی را در نادر و سپاهیان او نمیبرد ، از کردار خویش پشیمان شد و پسر خود را به همراهی چندتن از لشکریان با عریضه‌ای نزد نادر فرستاد که شاید او را بفریبد . نادر چون از باطن او آگاه بود ، فرستادگان ویرا پذیرفت و نامه‌ای با اوسمی نوشت که اگر از روی صداقت از کرده خود توبه کند و بخدمت آید گناهان او بخشوده خواهد شد . اوسمی و رؤسای قراقیطاق چسبون بنفاق اظهار آشتی کرده بودند بنامه نادر ترتیب اثر ندادند ، و درحفظ معبر و قلعه‌های خود کوشیدند . اما شمشال و بزرگان لکزیه فرمان را اطاعت کردند . و بدرگاه نادر آمدند .

قلع قلاع قراقیطاق

چون سران قراقیطاق در دهنه دربند جای داشتند ، نادر همت به قلع آنان بست و با لشکری انبوه قصد ایشان کرد . پس بمنظور تأدیب اوسمی لشکری گران بسمت آق قوشه و قراقیطاق فرستاد و فرمان داد تا با آنان مشغول رزم و بیکار شوند . بعد از ورود سربازان به کوه‌های آق قوشه ، فانی آنها با اینکه منسوب به شمشال بود بمخالفت برخاست و آماده نبرد با لشکر نادر گشت . لیکن سرانجام چون مقاومت خود را برابر سربازان ایران بی فایده دید بگریخت . و روز دیگر از درپوش در آمد و امان خواست و سر فرمان نهاد . اوسمی که خود را از دو طرف محصور می‌دید در قلعه قرشی که در کوهستان پردرخت واقع است متحصن شد . آن حصار راهی تنگ داشت که درختان انبوه در آن رسته بود و راه رفتن در آن سخت دشوار می‌نمود لیکن دلبران ایران آن راه را پیمودند ، و برفراز قلعه رفتند . اوسمی تاب مقاومت نیاورد و به همراهی یاران خود روی بناقت و با رفتن او فتنه لکزیه خاموش شد ، و سران آن قوم تأدیب شدند و زنان آنان اسیر گشتند و قرای قیطاق سوخته شد و باقی آن ملک به تصرف نادر درآمد . پس از گذشتن زمستان ، نادر بهار و تابستان

و پاییز را در آن نواحی به ترتیب کارها پرداخت و در آغاز کانون اول (دیماه) از آن مکان عزیمت کرده و خارج در بند را اردوگاه ساخت . از آنجا خاص فولادخان را بدستور سابق به شمشالی داغستان و سرخابخان را بحکومت قاضی قموق منصوب کرده .

فتح مسقط

سابقاً شیخ حیاره رئیس اعراب هوئه بحرین را تصرف کرده بود و خراج مرسوم را نمیداد . در سلطنت نادر هنگامیکه عازم قندهار بود میرزا محمد تقی شیرازی از رتبه استیفاء شیراز بایالت فارس رسید و به لقب خانی سرافراز شد و مأمور تسخیر بحرین و مسقط گشت . نخست فوجی را بمحاصره بحرین فرستاد و آنجا را تصرف کرد . سپس مهابی فتح مسقط کردید . و کشتیهای موسوم به رحمانی و فتحشاهی و ملک را بداتجانب روانه کردند . مسقطیان چاره‌ای جز تسلیم ندیدند . هنگامیکه نادر در هندوستان بود مردم مسقط آشوب و انقلاب کردند و بمخالفت برخاستند و آتش فتنه را برافروختند و فرمانده کشتی را کشتند و کشتی او را با کشتیهای دیگر که در بندرها بود گرفتند . چون نادر از هند بازگشت در حدود هند این خبر را شنید و به نظام الملک والی دکن دستور داد بیست فرزند کشتی آماده سازد . هنگامیکه نادر در حدود داغستان بود بدو اطلاع دادند که کشتیها در بندر سورت حاضر شده است . والی سورت کشتیها را بآب انداخت اما چون کشتیها در غیر موسم براه افتاده بود طوفان برخاست و يك کشتی بر گل نشست و بقیه بجات یافتند . پس از رسیدن کشتیها بساحل ، چون منظور سرکوبی سلطان بن مرشد والی مسقط بود ، دوباره کلبه‌لیخان افشار سرداری و تقی خان شیرازی بایالت فارس تعیین شدند ، و نادر فرمان داد سردار از راه دشت و تقی خان از روی دریا بر مسقط و ولایات تابع آن حمله برند و بر تر و خشک خوارج ایضا بکنند و سیف بن سلطان

را که از هواخواهان دولت نادری است بحکومت آنجا منصوب سازند ، هاموران عازم مقصد گردیدند . والی فارس در بحر عمان به کشتی های سلطان بن هرشد رسید و جنگ در پیوست . تقی خان با آتش توپخانه خود چند فروند کشتی آنان را از کار انداخت و بسیاری از مردم کشتی را غرق ساخت . سردار از جانب خشکی بجانب مقصد رو آورد و نخست قلعه ثواب را مسخر کرد و عازم تسخیر قلعه صحار شد و در بیرون قلعه با آنان به نبرد پرداخت . سلطان در اثنای کبیر و دار تیر خورد و بدان آسیب در گذشت و ولایات محفظ و مطرح بشرف درآمد . احمد بن سعید حاکم صحار قلعه را تسلیم کرد و سرداران بحکم نادر سیف بن سلطان را بوالگیری نصب کردند .

حرکت نصر الله میرزا به خوارزم

چون در ایام توقف اردوی همایون در داغستان ، اوزبکان خوارزم و ارال به تحریک نورعلیخان پسر ابوالخیر والی قزاق بمخالفت برخاسته بودند و ظاهر خان والی را در قلعه خیوه کشته بودند ، نادر نصر الله میرزا را با عده کافی برای سرکوبی آنان روانه خوارزم کرد . پس از رسیدن نصر الله میرزا به مرو یانغیان که از کرده خود پشیمان شده بودند بعدرخواهی نزد او آمدند و از مرو به لشکر وی پیوستند . نصر الله میرزا از تقصیر آنان در گذشت و بندر خواست ایشان ابوالمحمد پسر ایلبارس را که در آن سفر در رکاب او بود به ابوالغازی موسوم کرد و بسطنت خوارزم معین ساخت و جمعی از رؤسا و بزرگان آنان مورد احسان واقع شدند .

کود کردن نادر رضاقلی میرزا را

در حینى که نادر در خارج طهران اردو زده بود رضاقلی میرزا ولایت ری را داشت و بنا بر سوء خلق وی سخنانی از او شنیده می شد که بوی سرکشی میداد . در

اوقاتی که نادر بسمت دانشستان متوجه شد ، برپاره‌های از حرکات وی که نشانه نافرمانی او بود اطلاع یافت و حکم باحضار او داد . درحین ورود ویرا گسرفتند و بزنجیر کشیدند . نادر فرمان داد تا چشمهای او را بر آوردند ولی جان او را بخشیدند .
لطفعلیخان افشار دایی وی نیز بچنین کیفری محکوم گردید .

حمله نادر به ممالک عثمانی برای چهارمین بار

پس از آنکه نادر سراسر آذربایجان را فتح کرد ، بزرگان دولت عثمانی در صدد برآمدند که باختلافات خود با ایران پایان دهند . پس علی پاشا را بطلب صلح بدربار نادر فرستادند و او در صحرای مغان بحضور نادر رسید . نادر پس از جلوس ، مردم ایران را مکلف کرده بود که لعن خلفاء راشدین را ترك گویند و با آنان دوستی ورزند ، آنان هم از عقیده سابق خود بازگشتند و خلفاء کرام را یکی پس از دیگری پذیرفتند . مذهب سنت دیگر بار در ایران رواج یافت و نادر درصدد برآمد که جنگ با عثمانیان را ترك کند . لذا نامه‌ای بدربار عثمانی نوشت و شرایط صلح را چنین معین کرد :

۱- اینکه درعهد پادشاهان گذشته برای رفع اختلاف ، چهار مذهب پذیرفته شده است . چون ایرانیان در فروع از حضرت « صادق » علیه السلام پیروی میکنند مذهب شیعه باید بعنوان مذهب پنجم برسمیت شناخته شود .

۲- رکعتی از ارکان مسجد الحرام بایمّه این مذهب اختصاص یابد .

۳- ایرانیانی که از راه شام بمکه میروند ، گماشتگان دولت عثمانی با آنان مانند حاجیان مصر و شام رفتار کنند ، و وسایل حرکت و خواروبار آنانرا آماده سازند و بدون گرفتن باج ایشان را بمکه برساند .

۴- اسیران طرفین آزاد شوند .

۵ - هر يك از دو دولت عثمانی و ایران و کیلی در پایتخت کشور دیگری داشته باشد .

این نامه بهمراهی سفیر با هدایای گرانبها بدربار عثمانی فرستاده شد . لیکن عثمانیان ماده اول و دوم را نپذیرفتند و مصطفی پاشا والی موصل را با دوتنفر از علما برای تبریک و تعیین سرحدات نزد نادر فرستادند . هنگامیکه کارفندهار پایان یافته بود ، سفیران عثمانی بحضور رسیدند . نادر مجددا در این باب نامه نوشت و پس از مراجعت از سفره‌نند معادل دولت از جواهر با چهارده زنجیر پیل با ییلبانان برسم هدیه برد پادشاه عثمانی فرستاد و کرا را قبول شرائط ذکر شده را خواستار شد . بزرگان دولت عثمانی از قبول رسمیت مذهب شیعه و دادن رکن پنجم سر باز زدند و فتوای علمای اهل سنت را در نامشروع بودن این تقاضا مستمسک قرار دادند و دو تن از قاضیان را نزد نادر فرستادند تا فتوای علمای سنت را بدو اطلاع دهند . سفرا در دربار بحضور نادر رسیدند . نادر بر آشفت و جوانی درپهلوی به نامه دربار عثمانی نوشت و عازم حمله بممالک عثمانی شد . خبر حرکت نادر عثمانیان را متوحش ساخت و سلطان عثمانی احمد پاشای جمال اوغلی را به سرعسکری منصوب ، و بسخت دیار بکر مأمور ساخت و بدو توصیه کرد که تا نادر به سرحدات عثمانی نرسیده ، عثمانیان بحدود ایران تجاوز نکنند و بجنگ پیشدستی ننمایند . نادر پس از پایان کار داغستان و مراجعت از آن حدود در بیستم دلو سال هزار و صد و پنجاه و پنج متوجه ممالک عثمانی شد . در این سفر بارانی سخت در گرفت و رقتن را دشوار ساخت چنانکه ستوران از سردن بار بازماندند و از پیمودن راه ناتوان گشتند . از دریند تا کنار رود گمر لشکر با کمی آذوقه و گرسنگی زیر باران تند راه پیمودند . سرانجام باران آرام شد . در نزدیکی جواد پلی بر رود گمر بستند و نادر با لشکریان از آنجا گذشتند و در صحرای مغان منزل کردند . در آن نواحی ، چهارپایان را بخاطر نیرو گرفتن به علف انداختند سپس متوجه مقصد شدند . احمد پاشا والی بغداد چندتن

از اعیان را تا حوالی سنندج بگذر خواهی فرستاده، لیکن نادر بدانها جواب رد داد و آتارا باز گرداند. سپس از راه شهر زور متوجه قلعه کرکوک شد. خالد پاشا حاکم شهر زور فرار کرد و سلیم بیک پسر عموی او تسلیم شد.

تسخیر کرکوک و اربیل

بعد از انجام کار شهر زور نادر در خارج قلعه کرکوک چادر زد. اهالی کرکوک که با ستواری دیوار قلعه اعتماد داشتند بمحافظت آن پرداختند. بامر نادر توپچیان توپهای قلعه کوب را از چهار طرف نزدیک قلعه بردند و یک روز از بام تا شام بر سر قلعه‌گیان آتش ریختند. سرانجام دیوار قلعه شکافته شد و قلعه‌گیان امان خواستند. فوجی هم از سربازان نادر مأمور محاصره قلعه اربیل شدند و مردم اربیل هم شهر را تسلیم کردند. سپس نادر متوجه موصل گشت و در کنار قبر یونس بن متی چادر زد و جمعی از مقدمه لشکر در اطراف قلعه بجولان درآمدند. در آن ایام احمد پاشا سرعسکر که از دیار بکر به ماروین آمده بود، حسین پاشا والی حلب را بمدافعه نادر فرستاد. حسین پاشا به موصل آمد و بیاری حسین پاشای والی موصل بحفاظت قلعه پرداخت. از طرفی فوج پاشا حاکم کوی ما فوجی بزرگ اعزام نمود با نادر شد اما کاری از پیش نبرد و بسیاری از لشکریان او کشته شدند و جمعی اسیر گردیدند. نادر برای والیان موصل و حلب پیام فرستاد تا بجنک اقدام نکنند. لیکن پیام سودی نداد و هر دو طرف آماده جنگ شدند. سربازان نادر به کندن نقب پرداختند، و در شب پانزدهم شعبان نادر سوار شد و در سرسبیه بانتظار طلوع صبح بسر برد. بامداد به قلعه حمله برد. حمله اول به نتیجه نرسید و بار دیگر آماده شدند. این بار مردم قلعه تاب مقاومت نیاوردند و درخواست سازش کردند. پاشایان نیز چندتن از بزرگان را با چند اسب تازی تراد نزد نادر فرستادند و چندتن از مفتیان از جانب

ایشان روانه دربار عثمانی گردیدند ، تا مقدمات آشتی را فراهم سازند نادر ، از آنجا متوجه شکی شد و بانتظار پاسخ مقتیان در آن نواحی اقامت کرد ، و موقتاً آتش جنگ خاموش گردید .

جنگ یکن محمدپاشا سرعسکر و کشته شدن او

در این ایام به نادر اطلاع رسید که دولت عثمانی با درخواستی که از موصل فرستاده شده بود موافقت نکرده است ، ویکن محمدپاشا صدراعظم سابق بسرعسکری تعیین گردیده و با لشکری بزرگ به قارص رفته است . نادر بسمت ممالک عثمانی حرکت کرد و در مرادیه ایروان چادر زد ، سرعسکر نیز از قارص بیرون شد و بچهار فرسنگی اردوی نادر رسید . چند روزی جنگ بین طرفین ادامه داشت از قضا در این نبرد تیری به سرعسکر رسید و بهنگام عصر در گذشت . مرگ سرعسکر نظم اردوی عثمانی را بهم زد و دیری نپایید که سربازان رو بفرار نهادند . لشکریان نادر به تعقیب آنان پرداختند و سپس با عنیعت بسیار از راه اصفهان روانه خراسان

قتل نادرشاه و بازماندگان او

نادرشاه اگرچه در آغاز کار از راه دلسوزی خود را برنج انداخت نامردم ایران را آسوده خاطر سازد ، لیکن عاقبت راه بیداد را پیش گرفت ، و هر چند که از زروسیم تا آنجا که توانست بدست آورد ، اما در حائمه کار دین و دنیای خود را بدان فروخت ، و پاره‌ای حوادث غم انگیز دیگر نیز ضمیمه حال دوستی او شد و موجب زوال ملک او گردید . نادر هنگامیکه بیگانگان کشور ایران را مورد تاخت و تاز خود ساخته بودند ، قد مردهی راست کرد و ایران را از وجود دشمنان پیراست ، اما پس از

آنکه از سفر دانشگاهان بر گشت دیگر گوی در احوالش پدید آمد، و روزمروز بر مال مظلومان و خون بیگناهان حریص تر گشت، چندانکه آتش ظلم او در همه جا زبانه زد و شعله حرس وی دامن پیر و جوان را گرفت. حرص مال اندوزی چنان چشم و گوش او را پر کرد که مال کار خود را نفکریست. ایرانیان که او را آیت رحمت میدانستند موجب زحمت دیدند. پایان دوران سلطنت او چنان شد که مردم در ریج و بیم سخت بسر میبردند. از جمله مخترعات عجیب وی این بود که هر يك یعنی پنج هزار تومان ایران را یک هزار نامید و از بام تا شام جز کلمه هزار بر زبان او نمیگشت، مردمان را به پرداخت هزار هزار محکوم میساخت. سخن چینان سود جوی نیز که گرد او وا گرفته بودند بر هر کس که میخواستند، تهمتی میبستند و او نیز میپذیرفت و تهمت زدگان را به تهدید و زجر و ادا باقرار میکرد. بدتر از همه اینکه سه تن خدا شناس را بخود نزدیک کرده بود و کارها را باشارت و مشورت آن سه تن انجام میداد. رفته رفته ستمکاری او بد آنجا کشید که اطرافیان وی نیز از او آزرده شدند، و خدمتگاران، نمک ناشناسی پیش گرفتند، و جمعی از افسارویه نیز که پاسداری از او بعهد داشتند بر سر او تاختند و در بستر خواب وی را سر بریدند و آنچه مال که اندوخته بود او را سود داد نگاهبانان اردو بامداد او کشته شدن نادر باخبر شدند و دست بغارت زدند. در این وقت نصرالله میرزا با شاهزادگان در کلات و علیقلیخان در هرات بود. علیقلیخان پس از وقوع این فتنه آهنگ مشهد کرد و فوجی را مأمور کلات ساخت. نصرالله میرزا و شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا جریده بسوی مرو شاه جهان گریختند. دوست محمد نوپچی شاهزاده آنان را از بیابان کلات بازگرداند و بمشهد آورد. علیقلیخان نصرالله میرزا و امامقلی میرزا را در مشهد و رضاقلی میرزا را با شاهزادگان در کلات در يك روز گشت و شاهرخ میرزا را که کودک بود زنده گذاشت.

سلطنت علیشاه و سرانجام او

علیقلیخان پس از تسخیر کلات و کشتن شاهزادگان، در مشهد به تخت نشست و خود را شاه خواند و سکه زد و به علی شاه مشهور شد و از آغاز کار بیاده گساری و عشرت پرداخت و گنجینه‌هایی را که نادر اندوخته بود بی پروا باین و آن بخشید و هر چند در آغاز کار چند روزی بکامرایی بسر برد لیکن پس از گذشتن یکسال از پادشاهی وی در محال سلطانیه بین او و برادر کوچکش ابراهیمخان جنگی در گرفت. لشکریان وی از کرد او پراکنده شدند و علیشاه به تهران گریخت و بدست گماشتگان ابراهیمخان گرفتار شد و چشم ویرا کردند.

جلوس شاهرخ میرزا

پس از کشته شدن نادر و فرزندان او، علیشاه ابراهیمخان را در اراک مشهد پنهان کرد و خبر کشته شدن او را منتشر ساخت. هر چند پس از قتل علیشاه ابراهیمخان خود را پادشاه خواند اما مردم مشهد و سران ایل بجستجوی شاهرخ برخاستند و او را اراک بیرون آوردند و در آستانه مشهد رضوی یا وی پیمان سلطنت بستند. شاهرخ میرزا در بیستم شوال سال ۱۱۶۱ در مشهد به تخت نشست.

جلوس ابراهیمخان در تبریز

ابراهیمخان پس از شنیدن خبر جلوس شاهرخ میرزا در هفدهم ذوالحجه آنسال در تبریز به تخت نشست و برخلاف علیشاه که دست باسراف گشوده بود براه امساک وقت و مال اندوزی را پیشه ساخت. سپس از تبریز آهنگ مشهد کرد و علیشاه را که بند کرده بود و همراه داشت در قم گذاشت. پس از رسیدن بمنزل سرخه سمنان لشکریان وی از کرد او پراکنده شدند برخی نزد شاهرخ و گروهی به خانه‌های خود رفتند. ابراهیمخان از آنجا به قم باز گشت. لیکن مستحفظان

شهر او را راه ندادند . ابراهیمخان درخشم شد و اطرافیان خود را فرمان داد تا قم را غارت کردند . سپس همراه آنان به ننگرود کاشان رفت . اطرافیان وی در آنجا بر او تاختند و او را برهنه کردند و بتاریت کاشان و ننگرود پرداختند ، ابراهیمخان از آنجا به خرقان فرار کرد و دو قلعه قلاپور متحصن شد . اما مردم قلعه او را بتند کردند و نزد شاهرخ فرستادند . ابراهیمخان در بین راه مرد و نعش او را بمشهد بردند . شاهرخ دستور داد بنه و اسباب او را با علیشاه که در قم میبود بمشهد آوردند . در مشهد علیشاه را نیز بقصاص خون شاهزادگان کشتند .

تعلقات

درة نادره

ص ۴ ح ۱۰ : نفوس مفارقات . . . در تعریف مفارقات گفته‌اند : ممکن است که نه متحیز باشد و نه حال در متحیز (رک ح ۶ صفحه ۲) . جواهر مفارقه یعنی آنچه بحس در نیاید ، جواهر مفارقه باعتبار مؤثر بودن در اجسام و یا مدبر بودن در آنان و یا نداشتن هیچیک از این دو خاصیت بر سه قسم‌اند :

۱ - آنکه مؤثر در اجسامست و حکما آنرا عقول سماوی نامند و در لسان اهل شرع ملاء اعلی است .

۲ - آنکه مدبر در اجسام علوی است و حکما آنرا نفوس فلکی نامند و اهل شرع ملئکه سماوی گویند .

۳ - آنکه نه در اجسام مؤثر است و نه مدبر اجسام است و آن بر سه قسم بود : خیر بالذات ، همچون ملئکه - شربالذات ، همچون شیاطین . متعدد خیر و شر ، همچون جنیان . رجوع به کشف اصطلاحات الفنون . ذیل کلمه مفارقات رجوع به فرهنگ اصطلاحات فلسفی سجادی ص ۳۹۱ شود .

ص ۴ ح ۸ : کیفیت خامس . . .

مقصود کیفیتی است که از ترکیب عناصر چهارگانه پدید گشته و مستعد قبول صورت نوعیه شده است (کشف اصطلاحات الفنون ذیل مرکب) .

ص ۵ ح ۶ : مرجان را بین عالمی الجماد والنبات . . . در شرح حکمة الاشراف آمده است : « همانطوریکه نفوس احتیاج بمتوسطی دارند که روح نفسانی باشد ، بعضی از جهت شدت نفسی که دارند احتیاج بروح نفسانی ندارند مانند نفوس نباتیه . و قسمی از معادن نزدیک به هیئت نباتیه یعنی متوسط میان نباتات و معادن است مانند مرجان . . . » (فرهنگ اصطلاحات فلسفی سجادی ص ۲۹۶ . از شرح حکمة الاشراف ص ۳۸۳ - ۳۸۴) .

ص ۵ ح ۱۶ : موت احمر . . .

عرب هر چیز را که آزار آن سخت بود به سرخی تشبیه کند ، چنانکه گویند موت احمر و هلاك احمر . چون عربها هر غیر عربی را سرخ پوست می شمارند و چون پیوسته بین آنان و سرخ پوستان (بعقیده ایشان) جنگ برقرار بوده است ، هر چیز زشت را سرخ می گفتند (تعلیقات مقامات بدیع الزمان . از شیخ محمد عبده طبع مطبعه کاتولیکیه ۱۹۵۸ حاشیه ص ۸)

ابن منظور در لسان العرب نویسد: موت احمر را قتل گویند ، از آنرو که خون بسیار در آن ریخته میشود . (لسان العرب . ذیل کلمه حمر)
و با احتمال قوی این جمله و جمله های قبل آن از مقامات حریری اخذ شده است :

فمد اغیر المیش الاخضر و ازورر المحبوب الاصفیر و اسود یومی الابيض و ابيض قودی الاسود حتی رئی لی العدو الازرق فحبذا الموت الاحمر .

(مقامات حریری . مقامه ۱۳)

ص ۶ ح ۷ : و در ترکیب ثانی ... چون هر کلمات از سبیطی تر کیب یافته اند که بالذات مستعدی افتراقند ، بایستی از مبدأ صوری بدانیها افاضه شود که حافظ تألیف آنها بود . هر گاه اثر این صورت تنها حفظ تألیف باشد آن صورت معدنی است (ترکیب اول) . و جسم هر کب متنوع بدان معدنست ، و اگر با حفظ تألیف اثر تغذیه و تشمیه نیز از آن ظاهر شود نفس نباتی است و جسم هر کب متنوع بدان معدن بود .
(ترکیب دوم) . و اگر از آن حس و حرکت ارادی نیز صادر شود نفس حیوانی است و جسم متنوع بدان حیوانست (ترکیب ثالث) . و اگر بحیوان نفس مجرد که مدرك کلیانست تعلق یابد اسانست (کشاف اصطلاحات الفنون . ذیل ترکیب)

ص ۶ ح ۱۲ : استکمال اقطار جسم ... مقصود از اقطار ابعاد سه گانه جسم است و استکمال یعنی حرکت تدریجی بطرف کمال که لازمه خارج شدن از قوه بفعل است

ص ۶ ح ۱۳ : و خواص افعال نوعی و شخصی . . .

فعل نوعی یا فعل عام فعلی است که در آن لااقل دو نوع یا دو چیز مشترک باشد مانند تمییه و تغذیه نسبت به ابیات و حیوان . اما فعل شخصی عبارت از کیفیات مخصوص هر جسم است مانند استکمال اقطار جسم .

ص ۶ ح ۱۴ وَ النَّخْلَ بَاسِقَاتٍ . . . ذکر نخل از آن جهت است که بعقیده حکمای قدیم ، نخل حد فاصل میان نبات و حیوانست ، بخاطر پاره‌ای خواص و شباهتهایی که به حیوان دارد .

ص ۸ ح ۱۵ : چنار از هر ورق دست نیاز . . . شبیه برگ چنار بدست یا استعاره از آن در ادبیات فارسی رایج است :

بسر دست حنا بسته نهد پای بهر گام

هر کس که تماشا که او زیر چنارست

(دیوان فرخی تصحیح مرحوم عبدالرسولی ص ۲۴)

تا رباید جامهای سرخ رنگ از شاخ گل

پنجه‌ها چون دست مردم سر بر آورد از چنار

(همان کتاب ص ۱۷۷)

ص ۸ ح ۱۸ : نخل باسق . . . با احتمال قوی متأثر از این جمله گلستانست :
و تخم خرمایی به تربیش نخل باسق گشته (گلستان مصحح قریب ص ۳)

ص ۹ ح ۶ تر کیب ثالث . رک تعلیقات بر ح ۷ ص ۶ .

ص ۱۴ ح ۴ درجهٔ رابع . . . یعنی نفس انسانی و این چهار درجه عبارتست از :
نفس جمادی یا معدن . نفس ابائی . نفس حیوانی . نفس انسانی .

ص ۱۴ ح ۵ و به تأثیر و تأثر آباء انبری و امهات عنصری . . .

فلاسفه افلاک را از نظر تاثیراتی که در عالم عناصر و تکوین موالید دارند آباء

نامیده‌اند و معتقدند که این افلاک (جز فلک الافلاک) در تکوین موجودات عالم کون و فساد تأثیری خاص دارند .

ص ۱۴ ح ۱۴ : حضرت انسان . . . حضرت پنجم است چه عرفا با آنکه تمام موجودات را مظاهر حق میدانند در توصیف و شمارش بدگر حضرات خمس اکتفا دارند و این حضرات عبارتند از :

- ۱ - حضرت غیب مطلق ۲ - حضرت شهادت .
 - ۳ - حضرت غیب مضاف نزدیک غیب مطلق که عالم آن عالم عقول و نفوس است .
 - ۴ - حضرت غیب مضاف نزدیک به عالم شهادت که عالم آن عالم مثال است .
 - ۵ - حضرت جامعه که جامع چهار حضرت است، و عالم آن عالم انسان کامل است .
- (فرهنگ مصطلحات عرفا . تألیف سجادی ص ۱۴۶ . از شرح فصوص قیصری ص ۲۷)
- ص ۱۴ ح ۲ : اُكْتَبِرُهُ بِأَصْعَرِيَّ . . مأخوذ است از مثال : اَلْتَرَهُ بِأَصْعَرِيَّ .
- و دلو زبان را اسفران گویند بخاطر خردی حجم آفتان و شاید بد جهت است که دل و زبان با خردی حجم بزرگ تر عضو انسانند از جهت معنی و فصیلت (مجمع الامثال)
- ص ۳۱ سطر ۳ : لَمْ تَرَعِيْنِي . . این ابیات در یتیمه الدهر ثعالبی ح ۴ ص ۲۱۱ بدین صورت ضبط شده :

لم ترعینی مثله کاتباً	لکل شیء شاء اوشاء
بمدع فی الکتب و فی غیرها	بدائعاً ان شاء امشاء

و بابی الفتح بستی منسوبست .

- ص ۴۹ ح ۱۸ : مُصَعَّفَاتُهُ مَعَ اَخْوَاتِ الْجَنَّاسِ . . .
- مؤلف حدائق السحر ذیل مُصَعَّف نوبست : این صفت چنان باشد که شاعر در نثر یا در نظم الفناطی استعمال کند که چون آنرا صورت بگاهدارد اما نقط و حرکات بگرداند ثنا و آفرین هجو و نفرین شود . . (حدائق السحر ص ۶۷)
- ص ۴۴ ح ۴ : که ساسانیان در دربار فلک معانی ساسانی حسابند . . .

در برخی از متون عربی ساسان را رئیس و مرشد گدایان نوشته‌اند. از جمله بدیع الزمان همدانی مقامه بیست و پنجم خود را ساسانیه نام کرده است و حریری بتقلید از او مقامه چهل و نهم از مقامات خود را چنین نامیده است. درین مقامه ابوزید سروجی که قهرمان داستانهایی اوست هنگام پیری فرزند خود را وصیت می‌کند که بهترین پیشه‌ها آنست که مرشدما ساسان آن را تاسیس کرد. شریشی شارح مقامات حریری نویسد که ساسان پیر و رئیس گدایان و درویشان است و همه گدایان بدو منسوبند. شیخ محمد عبده در شرح مقامات بدیع الزمان نویسد: این نسبت پس از زوال دولت ساسانیان پیدا شده و علت آن این بود که مسلمانان می‌خواستند با نظری تحقیر آمیز بساسانیان بنگرند تا نام نیکی از آنان نماند. چنانکه در شهری دیدم پدری فرزندش را بعلتی بگوشش می‌کرد و بدو می‌گفت ای برمکی و مسلماً این لقب پس از زوال برمکیان معمول شده تا آنان تحقیر شوند (یادداشت آقای دکتر محقق) ص ۴۲ ح ۱۵: از تهیب زخم تیر قوس... مؤلف الکنوز العامرة این بیت را از آذری طوسی دانسته است.

ص ۴۳ ح ۲۷: قوتین فاکره... مقصود از قوه فاکره نفس مفکره است. این سینا درباره این نفس چنین آرد: و از این جمله قوتی است که آن قوت را متخیله گویند و مفکره نیز خوانند هر کب است در تجویف اوسط از دماغ و فعلش ترکیب و تفصیل صورتست و معانی، با یکدیگر و از یکدیگر... (رسالة نفس چاپ النجمن آثار ملی ص ۲۲).

ص ۴۶ ح ۲: ماه مُقَنَّع... مقنّع خراسانی نام او را عطاء یا حکیم نوشته‌اند از مردم مرو بود زیرا از آن جهت مقنّع گویند که بخاطر زشتی چهره نقابی از زر بر رخ خویش می‌افکند. وی ماهی از جاه نخشب بر می‌آورد که مردمان آنرا از مسافت یکماه میدیدند... (وفیات الاعیان ج ۳ ص ۴۲۶ طبع مکتبه النهضة المصریه) و رجوع شود به ماه نخشب تألیف آقای سعید نفیسی.

ص ۴۹ ح ۹ : فَتَذُّ تَنْجِعُ الْوَزْقَاءُ ...

این بیت از محمد بن علی النیزبانی مکنی بابی الفرج و ملقب بذی المفاخر است ویرا بر عجمی بودنش سرزنش کردند و او گفت :

فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْعَرَبِ أَهْلِي وَمَنْصِبِي

وَلَا مِنْ جُدُودِي يَغْرِبُ وَإِيَادِي

فَتَذُّ تَنْجِعُ الْوَزْقَاءُ وَهِيَ حَمَامَةٌ

وَقَدْ تَنْطِقُ الْأَوْسَارُ ...

(دمیة القصر باخرزی طبع حلب ۱۹۳۰، صفحه ۱۰۴، یادداشت آقای دکتر محقق

ص ۵۰ ح ۲ : أَزْكَكُنُّ مِنْ أَيَّاسٍ ...

ایاس بن معاویه بن قره المزنی ، مدت یکسال از جانب عمر بن عبدالعزیز قاضی

بصره بود . وی فراست و ذکاوتی سرشار داشت و نوادر او در کتب سیر آمده است .

شطری از آن نیز در مجمع الامثال ذیل همین مثل ثبت است .

ص ۵۰ ح ۱۰ : أَدْهَى مِنْ قَيْسٍ ... وی سید عبس و بغایت زیرک بود . داستانها

از زیرکی وی در مجمع الامثال ذیل این مثل آمده است .

ص ۵۰ ح ۱۱ : بِلَاغَتِ قَيْسٍ ... قیس بن ساعده از حکما و عقلائی عرب بود و بلاغت

او ضرب المثل است ، چنانکه گویند « أَبْلَغُ مِنْ قَيْسٍ » رجوع به مجمع الامثال ذیل

این مثل شود .

ص ۵۱ ح ۱۹ : وَمَا عِنْدِي كَنْزٌ ...

اصل مثل چنین است « لَوْ كَانَتْ عِنْدَهُ كَنْزُ التُّطَيْبِ مَا هَدَا » . نطفه مردی مستمند

از بنی یربوع بود . پس به مردمانی که « باذان » از یمن نزد کسری فرستاد غارت برد و

يك روز تا هنگام غروب آفتاب از آن مال که بغارت برده بود بر مردمان بخشید ...

(رجوع به اراج العروس ذیل (نطفه) و رجوع به مجمع الامثال ذیل این مثل شود .

ص ۵۴ ح ۶ : أَعْتَجُ مِنْ ... فَتَعُهُ ، نَعْتُهُ ، عَيْشٌ مُفَانِقٌ ، نَاعِمٌ (اقربالموارد)
مُتَعَفَةٌ مُتَعَفَةٌ (لسان العرب) نازیدورده .

ص ۶۴ ح ۱۰ : هرآزهر باز نشناسد . . .

گویند : فلان ما يعرف هرآ من پتر یعنی آنرا که بدو نیکویی کند از آنکه
اورا ناخوش دارد باز نشناسد . و گفته اند هرآ کر به است و برموش است و گفته اند یعنی
آواز بزرا از همیشه تمیز نمیدهد و گفته اند خواندن کوسفند را از راندن آن باز نمیشناسد
و وجوه دیگر نیز در بیان آن آمده است رجوع به تاج العروس ذیل کلمه (بر) شود

ص ۷۱ ح ۱۳ : کماطن . . .

وَرَبِّ كَلَامٍ مَرَّ فَوْقَ مَسَامِعِي كَمَاطِنٌ . . .

(ابوفراس . دیوان ص ۲۵ طبع بیروت ۱۹۵۹) .

ص ۷۷ ح ۴ : وَهُوَ مِنَ الشَّعْرِ ... نظیر : هُوَ أَدَقُّ مِنْ خَيْطٍ بِاطِلٍ وَخَيْطٍ بِاطِلٍ
تار عنکبوت است (رک مجمع الامثال) .

ص ۸۱ ح ۱۵ : بَيْتُ اللَّطْفِ . . .

در یادداشت های مرحوم قزوینی (ج ۴ ص ۷۲) ذیل این کلمه آمده است :
فظ : فاحشه خانه (مطلع الشمس ۴ : ۳۲۴) یعنی فاحشه خانه - اصطلاح بلاد
عثمانیست یا بوده است ظاهراً (حدائق السیاحه زین العابدین بن اسکندر شیروانی
نسخه یاریس 1305 . P . 110 b , f مکرر) - در عهد تیمور در شیراز موضعی
موسوم به بیت اللطف . رجوع برای آن و برای نظایر آن در سایر بلاد ایران به مطلع
السعدین در اوایل کتاب در شرح اعمال تیمور .

ص ۹۹ ح ۲ : و فاخر بشاگردیش . . .

زیجیح بحی و فاخر مأمون ارتفاع طولالع چه و چون

(سنایی حدیقه . ص ۶۹۸ سطر ۱۷) .

۱ - این اصطلاح در کتابهای دیگر از جمله در رساله ملکیه نیز استعمال شده .

ص ۵۹ چاپ و بسپادین ۱۹۵۲ میلادی توسط والیر هینس Hinz (. ۱ . ۱)

ص ۱۳۳ ح ۱ : لَا تَنْجِبُوا مِنْ صَيْدِ صَمُوَةَ ...

اشعار از ابوبکر خوارزمی است (یتیمۃ الدهر ج ۴ ص ۱۵۰) .

ص ۱۳۳ ح ۲ : قَدْ غَرَّقَتْ أَمْلَاكُ ...

اشاره بداستانی است که در تفسیرهای قرآن ذیل آیه ۱۶ سوره سبا : فَأَعْرَضُوا

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ آمده است .

و خلاصه آن اینست که عرم نام بند است که بلقیس بنا کرد ، و سبب آن این بود

که بر سر آب خلاف بسیار پدید می آمد و کار به جنگ می کشید . بلقیس گفت تا در

رهگذر آب بندی عظیم ساختند و آن (عرم) است بلغت حمیر و آن بند میان دو کوه

ساخته شده بود از سنگ و قیر ، و آن بند را سه در بود یکی در بالا و یکی در وسط

و دیگری در پایین و دوازده راه داشت بعدد جویهای آنان ، چون باران می آمد و

سیل آب در پس بند فراهم می شد در بالا را می کشادند و چون کمتر میشد در منانه را

می کشودند و چون کمتر می شد در زیرین را می کشودند و این آب در بر کهای

میربخت و از بر که بجویها قسمت میشد . چون بلقیس بمرد ، قوم او طاعی شدند و

چون طغیان آنان از حد گذشت ، خدایتعالی موشانی بزرگ را بر آن بند مسلط کرد

تا آنرا سوراخ کردند و آب به شهرهای آنان افتاد و سراها و بستانهای آنها را ویران

ساخت (رجوع به تفسیر ابوالفتوح شود) . نجم الدین محمدیمنی راست در این باره :

وَقَدْ هَدَّ قَدَمًا عَرْشَ بَلْقِيسَ هُدَّهٗ
وَحَرْبَ حَمْرٍ انْفَارَسَدَ مَا رِبَّهٗ .

(جواهر الادب ج ۲ ص ۴۹۴)

ص ۱۳۳ ح ۳ : وَبَعُوضَةٌ قَتَلَتْ ... اشاره است بداستانی که مفسران ذیل آیه

۲۶۱ سوره بقره : « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ ... الآية » نوشته اند

خلاصه آن آنکه ابراهیم (ع) نزد نمرود شد و او را به پرستش خدا خواند .

نمرود گفت مگر خدای تو کیست ؟ گفت آنکه میمیراند و زنده میکند .

نمرود گفت من نیز چنین کنم . سپس دو تن را طلبید و یکی را بکشت و دیگری را آزاد کرد و خواست با این کار مردمان را بشبهه اندازد . ابراهیم (ع) گفت خدای من آفتاب را از مشرق می آورد، تو آنرا از مغرب آور! نمرود مبهوت گشت . سپس گفت من لشکر خویش را می آرایم تو نیز خدای خود را بگو تا لشکر خود را بیارایند پروردگار پشه ها را بر سپاهیان نمرود بگمارد تا آنانرا بخوردند و يك پشه به بینی نمرود رفت و چهارصد سال او را رنج میداد سپس او را بکشت . . .

ص ۱۴۸ سطر : كُنْزُ كَسْفُوْنَا . . .

ابیات از ابوالفتح بستى است (زهر الآداب ج ۲ ص ۹۷)

ص ۱۴۰ سطر ۵ : وَثَبَ الصَّغِيرُ عَلَى الكَاسِیرِ . . .

از ابوبکر خوارزمی است در وصف ابوالقاسم مزنی ، هنگامی که ویرادستگیر

کردند (یتیمه الدهر ج ۴ ص ۱۵۱) .

ص ۱۵۱ ح ۷ : شَرُّ المَالِ . . .

در مجمع الامثال چنین آمده است : شَرُّ المَالِ مَا لَا یُذْکَرُ وَلَا یُزْکَرُ وَمَقْصُودُ

خران است ، چه پیغمبر فرمود لَیسَ فِی الكُفَّةِ . . . صدقه و کسبه خراست .

ص ۱۶۶ ح ۲۴ : دار المرز . بسیاری از شهرهاست که لقبی مصدر به (دار) یافته اند ،

مانند دار الخلافة (تهران ، بغداد) ، دار السرور (بروجرد) . دار السلطنة (تبریز) . دار العباد

(یزد) . دار المؤمنین (کاشان) . رجوع به لغت نامه دهخدا ذیل (دار) و ترکیبات

آن شود .

ص ۱۸۱ سطر ۱ : وَكَمْ یَعْتَبِدُ دَاراً . . .

شعر از ابوسعید رستمی است (داریات . یتیمه الدهر ج ۳ ص ۴۸) .

ص ۱۸۴ سطر ۸ : وَكَأَدَّ یَحْكِيهِ . . . در یتیمه الدهر : وَكَأَدَّ یَحْكِيكَ . . .

شعر از بدیع الزمان همدانی است (یتیمه الدهر ج ۴ ص ۱۹۶) .

ص ۱۸۷ سطر ۱۰ : در یتیمه الدهر بجای یقطعون ، یَقْلَعُونَ و بجای فصارن

فَاتَمَسَى ضَبِطَ شَدِيدَةٌ . (یتیمۃ الدھر ج ۴ ص ۲۲۴)

ص ۱۸۸ ج ۲ : ماه نخشی . . . رِكْ تعلیقات بر ح ۲ ص ۴۶ .

ص ۱۸۹ سطر ۳ : که جامه روپوشش اطلس چرخ نهم . . . مقصود فلک اطلس است و آنرا فلک اطلس نامند چون از ستارگان خالیست ، مانند اطلس که خالی از نقوش است (شرح منظومه سبزواری چاپ گراوری ص ۲۶۳)

ص ۱۹۳ سطر ۷ : مَنْ رَأَى . . . شعر از ابوالفضل سکری مروزی است (یتیمۃ -

الدھر ج ۴ ص ۲۳) .

ص ۱۹۵ سطر ۲ : به کسب و اولجا . . . آنچه در حواشی اسنخ نوشته شده و آنرا

ترکی دانسته اند بنظر درست نمیرسد . ظاهراً مؤلف کلمه را عربی دانسته چه در سنگلاخ در بیان معنی « اولجا » نویسد دو معنی دارد اول کسب و غنمیت . . .

معلوم میشود کسب را از ماده (کسب) عربی و فعلیل بمعنی مفعول دانسته

است ، یعنی مکسوب و آنچه بدست آمده است از کسب . لیکن این صیغه در اقرب العوارض منتهی الارب و لسان العرب دیده نشد و مؤلف آنرا قیاساً استعمال کرده است .

ص ۱۹۸ سطر ۷ : إِنَّ الْأُسُودَ . . .

شعر از ابوثمام حبیب بن اوس طائی است (زهر الآداب ج ۱ ص ۴۴) .

ص ۴۰۸ ج ۱۷ : جزایری . . . جزایری نوعی تفنگک بالوله ای بغایت دراز است

و هنگام آتش کردن تکیه گاهی بشکل اردبان کوتاه بر زمین نصب میکردند و سرلوله را بر آن تکیه گاه مینهادند . وزن هر یک از تفنگکهای بزرگه از پانزده حقه ترکی

(دو حقه و ربع ترکی معادل یکمن تبریز است) زیاد تر بوده است . این تفنگکها دارای بست های سیمین بوده است و مانند عصا بدان تکیه میکردند . یادداشت های آبراهام

کاتولو کوس از دشت مغان . (نقل از کتاب نادر شاه . تالیف تیمسار سر لشکر مقتدر . ص ۱۶۳)

عکس جزایری مقابل ص ۱۶۲ همین کتاب رنگی گراور شده است . و رجوع شود به یادداشت های قزوینی ج ۱ ص ۵۱ . عالم آراء عباس . چاپ آقای افشار . ص ۱۰۵۲

کتاب شایگان . جمال زاده ص ۹۳ . مجمل التواریخ گلدستاه . ص ۴۵ و ۴۶ و ۴۹ .
ص ۴۰۸ ح ۱۹ : ضرب الجابه بالجاهض .. جابه آن وحش یا پرنده که رویاروی
آید و آنرا بفال بد گیرند . (لسان العرب) و جاهض تیز نفس بود (لسان العرب)
زیاده بر این چیزی نیافتم .

ص ۴۲۵ سطر ۸ : عُرُوفُ هِجَاءِ النَّاسِ ۰۰۰ از متنبی است (یتیمه الدهر . ج ۱
ص ۱۴۴)

ص ۴۵۴ سطر ۶ : عَزَمَاتٌ .. اشعار از ابومعید رستمی است (یتیمه الدهر
ج ۳ ص ۱۳۴)

ص ۴۹۴ ح ۱۸ : قُرْعٌ ... ظاهراً مأخوذة است از این بیت ابوطالب
نَبِيٌّ آتَاهُ الْوَحْيُ مِنْ سِنْدِرٍ بَرٍّ
وَمَنْ قَالَ لَا يُقْرَعُ بِهَا سِنَّ نَادِمٍ
(تحفه ناصریه)

ص ۴۰۶ سطر ۱ : بِيضٌ تُصَافِحُ ..
اشعار از عبدالعزیز بن یوسف مکنی بابی القاسم . از شعرا و کتاب آل بویه است
(یتیمه الدهر . ج ۲ ص ۹۶)

ص ۴۴۷ ح ۱۷ : سَكَّةٌ مُحَمَّدِيٌّ :
مؤلف کتاب النقود آرد : چون هارون کار سکه زدن را به جعفر بن یحیی برمکی
واگذارند ، جعفر در بغداد و در محمدیه ری دینارها و درهمها بنام وی سکه زد ..
(النقود ص ۴۷) . مصحح کتاب (اب استاس گرمی) در ذیل کلمه محمدیه چنین
نویسد : محمدیه بخشی است از ری و این نام را عرب پس از گشودن ری بدان داد .
در این شهر عباسیان و طاهریان و ساعانیان سکهها زدند .. و نیز رجوع به (ص ۱۵۰
و ۱۵۵ همین کتاب) شود .

ص ۴۵۴ سطر ۴ : مغانات .. یا قوت در ذیل کلمه (موقان) نویسد : مردم آنجا
آرا موغان خوانند .. ولایتی است و آنرا دهکدهها و مرغزارهای بسیار بود ...
و آن باذربایجانست بین اردبیل و تبریز . (از معجم البلدان) .

در فرهنگ جغرافیایی ایران نویسد : مُغان از دهستانهای تابسج شهرستان اردبیل است و از ۹۶ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده است (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴) .

ص ۴۵۵ ح ۷ : سیبیا . . . این کلمه در جهانگشار در عالم آرای عباسی (مواضع مکرر) سیبه آمده است ، و صحیح همان سیبه است . مؤلف غیاث اللغات سیبه را خندق معنی کرده است که در پناه آن جنگ کنند . ولی از بعض مواضع عالم آراء چنان مفهوم میشود که سیبه بمعنی خندق نیست بلکه پناهگاهی است قابل حمل و نقل

ص ۳۷۵ سطر ۴ : وَبِحَ جَسْمِي . . . وَبِحَ جَسْمِي مِنْ غَزَالٍ مُقْتَلًا . . . عبيدالله ابن احمد میکالی (یتیمه الدهر - ج ۴ ص ۲۵۹)

ص ۳۸۰ ح ۷ : وَرَدَ الرَّبِيع . . .

این دو بیت ضمن ابیات دیگری با اندک اختلاف در مجانی الادب ج ۴ ص ۲۲۰ آمده است .

ص ۳۸۹ سطر ۱ : وَكَأَنَّما نَقَّضت . . . ابوالفرح بېغاء (تعالی) . خاص الخاص ص ۱۲۰) .

ص ۳۹۳ سطر ۱۳ : إِذَا رَكَعَ . . . سری رفاء (تحفة ناصریه) .

ص ۳۹۵ سطر ۱ : كَتَبْتُ إِلَيْهِ اسْتَهْدِي . . .

از ابوالفضل عبيدالله بن احمد میکالی (یتیمه الدهر ، ج ۴ ص ۲۵۹)

ص ۴۵۹ ح ۱۳ : كَنُوزَ قَارُونِي . . . مسأخوذ است از آنچه در ذیل آیه ۷۶ - سوره

قصص آمده است . مفسران نوشته اند که شصت اسیر گنجینه های او را میکشیدند .

ص ۵۶۵ سطر ۹ : مِنَ النَّفْرِ الْعَالِيَنِ . . .

از ابوسعید رستمی است (یتیمه الدهر ج ۳ ص ۱۴۱)

ص ۳۶۰ سطر ۳ : عبيدالله پاشا . . . عبيدالله پاشا کویر یلی زاده فرزند مصطفی پاشا .

وی عالمی ادیب بود و اشعاری به عربی سروده است (رجوع به قاموس الاعلام بر کسی
دیل کلمه کویپر یلی راده عبدالله یاشا شود)

ص ۶۵۵ ح ۶ دولت مثلث بنیان ۰۰۰ در این کتاب و در جهانبگشا نامی از
این سه تن برده شده است لیکن از قرائن میتوان حدس زد که مقصود ، علیقلیحان
برادرزاده وی ، طهماسبخان و کیلخلایر ، واحمدخان امدالی است .

پایان

فهرستها

فهرست ۹ - مطالب

۱۲۲	در بیان اختلال ممالک ایران
۱۲۷	استیلاى افغانهٔ غلجه باصفهان
۱۵۵	در بیان جلوس حضرت طهماسب شاه
۱۶۹	در بیان خاتمهٔ کار محمود و جلوس اشرف و قتل خاقان شهید
۱۷۵	در بیان تدرُّج حال و ترقی احوال نادرشاه
۱۸۴	در بیان تسخیر مشهد مقدس
۱۹۶	در بیان نهضت رایات همایون بجانب هرات
۲۰۳	در بیان تسخیر اصفهان
۲۲۰	در بیان استیصال اشرف
۲۳۴	در بیان فتح ارومیه و تبریز
۲۴۴	در بیان جنگ ابراهیم خان با افغانه و شکست او
۲۵۱	در بیان انصراف موکب نادری بجانب خراسان
۲۵۴	در بیان عروسی رضاقلی میرزا
۲۷۴	در بیان تسخیر هرات
۲۸۷	در بیان توجهٔ حضرت شاه طهماسب بجانب ایران
۱۹۸	در بیان نهضت موکب نادری بجانب بغداد
۳۱۳	در بیان محاربه با توپال عثمان پاشا سرعسکر
۳۲۳	در بیان توجهٔ موکب نادری بجانب روم
۳۴۴	در بیان طغیان محمدخان بلوچ و خاتمهٔ کارار
۳۵۲	در بیان توجهٔ نادر یار سوم روم
۳۶۸	در بیان جلوس نادر

- ۳۸۶ در بیان تسخیر قندهار و قلع افغانه
- ۳۹۸ در بیان فتح بلخ
- ۴۰۳ در بیان تسخیر هندوستان
- ۴۶۵ در بیان قتل عام شاهجهان آباد
- ۴۸۶ در بیان تفویض سلطنت هندوستان بمحمدشاه
- ۴۹۶ در بیان تسخیر ممالک سند
- ۵۰۵ در بیان تسخیر بخارا
- ۵۱۴ در بیان تسخیر خوارزم
- ۵۲۸ در بیان تعریف و توصیف قلعه کلات
- ۵۳۹ در بیان تذهیب قبه نجف
- ۵۴۳ در بیان توجه عسکر نادر بداعستان
- ۵۶۵ در بیان قلع قراء قره اقیطاق
- ۵۷۸ در بیان فتح مسقط
- ۵۸۲ در بیان نهضت نصرالله میرزا بجانب خوارزم
- ۵۹۱ در بیان سقوط رضاقلی میرزا از دیده اعتبار
- ۵۹۵ در بیان نهضت موکب همایون بجانب روم
- ۶۲۴ در بیان حال موصل و تسخیر کرکوک و اربیل
- ۶۳۳ در بیان جنگ یکن محمدپاشا
- ۶۳۸ در بیان قتل نادرشاه با اولاد و اعقاب
- ۶۸۸ در ذکر کلمات وعظ اساس
- ۷۰۲ در بیان سلطنت علی شاه و انجام کار او
- ۷۰۸ در بیان جلوس شاهرخ میرزا در خراسان
- ۷۱۷ ذکر جلوس ابراهیمخان در تبریز

فهرست ۴ - امثال و احاديث

ص ۳۲۲	ح ۱۵	اب و قدح الفوزة المنبج
» ۵۶۶	» ۱۲	اباد الله خضراء هم
» ۵۰۰	» ۱۲	ابرق العزاف
» ۱۴۹	» ۱۶	ابرق من دداء الشجاع
» ۲۲۹	» ۱	ابصر من زرقاء اليمامة
» ۴۱۳	» ۱۴	ابطأ من غراب نوح
» ۶۴۲	» ۶	ابطش من دوسر
» ۵۵۴	» ۲	انقض من دريح السداب الي الحيات
» ۳۳	» ۲۲	انهى من مجادل الطرب
» ۴۹۶	» ۱۰	انبع من الطل
» ۵۱۷	» ۱۶	اتسكم فالية الافاعي
» ۲۸۶	» ۱۳	اتخذوا حمار الحاحات
» ۷۰۶	» ۷	اترب فندح
» ۳۴۵	» ۱۹	اتق شر من احسنت اليه
» ۶۷۵	» ۱۳	اتق يوماً بين شديقك الدخن
» ۲۱۰	» ۱۲	اثبت من اصم رواسى
» ۵۷۷	» ۱۳	اثقل من الكافون
» ۲۲۸	» ۱۴	اجبن من نهار
» ۳۱۲	» ۵	اجرء من السيل تحت الليل
» ۳۱۰	» ۱۳	اجرء من الماشى بترج
» ۱۲۸	» ۱۴	اجرد من جراد
» ۶۴۰	» ۱۵	اجهى من الدهر

٣٨٤	»	١٧	»	انجمل من درر البحور على بحور البحور
٣٠٠	»	٩	»	اجود من الجواد المبر
٦٤٠	»	١٦	»	اجور من حاكم سدوم
٥٦٧	»	٩	»	اجهل من قاضي جبل
٥٠٣	»	٨	»	احسن العفو عند القدرة
٢٤٩	»	٧	»	احسن من شتف الاضر
٥٣٣	»	٢٥	»	احسن من تيل المآرب
٣٦٥	»	١١	»	احق الخيل بالر كص المعمار
٧٥	»	١١	»	احلى من البديع
٤٥٤	»	١١	»	احلى من الثواب
٢٤٩	»	٤	»	احلى من الناصح
٥٧٨	»	١	»	احقق من الممهورة باحدى خدمتها
٥٧٨	»	٢	»	احقق من الممهورة من نعم ابيها
٥٦١	»	١	»	احير من ضب
٢١٧	»	٦	»	اخبط من خاطب الليل
٧١٧	»	٤	»	اخبط من عشواء
٥٦٠	»	٦	»	اختلف من ذئب
٧١٧	»	٦	»	اخجل من مقمور
٥٦٠	»	٥	»	أخدع من ضب
٣٤١	»	١٣	»	اخذه اخذ سبعة
١٠٨	»	٩٥٨	»	اخس من القماش
١٥٨	»	١٧	»	اخلف من نار الحباحب
٣٥٠	»	٦	»	اخلى من جوف الحمام

۵۱۴	»	۲۲	»	اخيب من حنين
۷۱۷	»	۵	»	اخيب من قابض على الماء
۶۴۴	»	۴	»	ادبر غريره و اقبل هريره
۷۱	»	۱۹	»	ادق من الدقيق
۵۰	»	۱۰	»	ادهى من قيس
۳۲۳	»	۲	»	اذا اخصب الزمان ، جاء الغاوى والهاوى
۲۴۲	»	۱	»	اذا تولى عقد شىء احكمه
۵۶۴	»	۱۱	»	اذا جاء القضاء ضاق القضاء
۱۷۴	»	۷	»	اذا وقعت سهم القضاء نثرت حلق النثرة
۵۹۱	»	۱۴	»	اذا وقى الرجل شرفلقه و قببته و ذبذبه فقد وقى
۴۵۱	»	۳	»	اذل من الباط
۵۶۲	»	۸	»	اذل من يعير سائية
۱۵۱	»	۱	»	اذل من بيضة البلد
۷۱۳	»	۲	»	اذل من حمار قبان
۳۱۱	»	۲	»	اذل من قيسى بمحمص
۳۰۲	»	۴	»	اراهم من الصبح الكواكب مطهراً
۲۷۵	»	۷	»	اربيع كجماد البوس
۱۸۰	»	۱۳	»	ارتفاع الاخطار باقتحام الاخطار
۵۶۵	»	۱۴	»	ارده من داء الغلاع
۱۰۸	»	۱۱ و ۱۰	»	ارذل من القماش
۳۱۲	»	۱۲	»	ارعن من هواء البصرة
۵۶۰	»	۷	»	اروغ من ثعلب
۶۸۰	»	۱۱	»	ارى خالا ولا مطراً
۵۰	»	۲	»	اركن من ايباس